

روایت محمدعلی جمالزاده و یحیی دولت آبادی
از نسل کشی ارمنه؛

شکایت ایرانی از بی رحمی عثمانی

سید محمدعلی جمالزاده نویسنده و مترجم معاصر ایرانی بود. او را پیش از قتل قاضی‌نویسی معاصر، پدر داستان کوتاه در زبان فارسی و آغازگر سبک واقع‌گرایی در ادبیات فارسی می‌دانند. او نخستین مجموعه داستان‌های کوتاه ایرانی را با عنوان یکی بود و یکی نبود در سال ۱۳۰۰ در برلین منتشر ساخت. دارالمجانین، سروته په کرباس و کباب غاز و قصه‌های کوتاه برای بچه‌های ریش‌دار از سایر آثار این نویسنده ایرانی است. جمالزاده در سال ۱۹۶۵ نامزد جایزه نوبل ادبیات شد و در سال ۱۹۶۹ نیز در یک قدمی جایزه بود.

نسل‌کشی ارمنی‌ها در دوران جنگ جهانی اول (۱۹۱۵ تا ۱۹۱۷ میلادی) توسط دولتمردان عثمانی و رهبران قیام ترکان جوان جمعیت ارمنی ساکن سرزمین‌های تحت کنترل امپراتوری عثمانی را در قالب کشتارهای دسته‌جمعی و نیز تبعیدهای اجباری در شرایطی که موجبات مرگ تبعیدشدگان را فراهم آورد، انجام می‌پذیرفت. امروزه تعداد کل قربانیان نسل‌کشی ارمنیان بین یک تا یک و نیم میلیون نفر برآورد شده‌است.

صفحه ۵

اندرز به زمامداران باکو به بهانه برگزاری کنگره به اصطلاح آذری‌های جهان

صفحه ۲

آیا فردوسی زن‌ستیز است؟

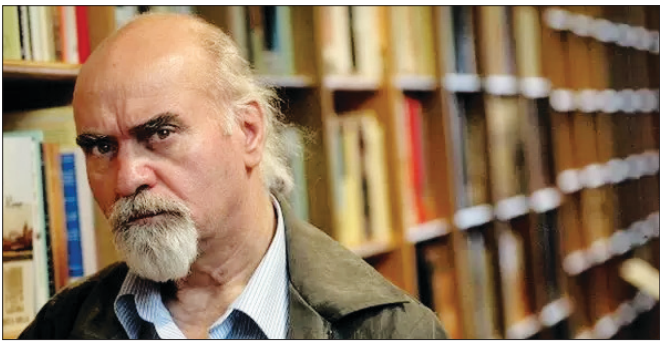
صفحه ۳

گزارش جنایت ترکان تاتار در تبریز؛

تاریخ واقعه تبریز

صفحه ۵

رضا پراهنی، آنچه روشنفکری ایران نباید باشد!



صفحه ۸

شناسنامه‌های جغرافیایی ایران را دور نیندازیم!

صفحه ۳

جولان باکو با میراث ایرانی

تلیفات در باره آذربایجان و بطور کلی ترکیب‌های بیش از پیش در سراسر دنیا پرکننده و با بودجه سرسام‌آوری برگزار میشود. در بیشتر موارد سبب تمسخر اندیشمندان آن دیار نیز میشود ولی با همه اینها بدون هیچ شرمی این کار ادامه دارد. نمونه برگزاری همایشی در باره خمسه نظامی در ازبکستان بود و جالب اینکه در این همایش به چندین زبان جز زبان فارسی و یا تاجیکی سخنران می‌توانست مطلب خود را ادا کند. جالب اینجاست که از این مینیاتورها هم خمسه که همه با خطاطی فارسی آرایش شده‌اند هیچکس سر در نمی‌آورد...

صفحه ۲



گفت‌وگوی نشریه وطن یولی با مسعود عرفانیان پژوهشگر تاریخ و ادبیات؛

ادبیات ترکی آذربایجانی سرشار از ایران‌گرایی است

به تدبیر پشت هوا بشکنیم

همکاری جمهوری باکو با منافقین و ادامه چشم‌پوشی‌های ایران؛ نادان گمان بد برد!

الهام‌علی‌اف رئیس‌جمهور کشور کوچک بادکوبه در ادامه گستاخی‌ها نسبت به محبت‌ها و چشم‌پوشی‌های به خطاهای وی از سوی دولتمردان ایرانی اتهامات جدیدی را متوجه کشورمان کرده است. این اندازه از مماشات و چشم‌پوشی دولتمردان ایران در قبال گستاخی‌های علی‌اف مایه شگفتی است و بایستی این زیان‌زد مشهور را به دولتمردان خود یادآوری کنیم که «یکی چو از حد بگذرد نادان گمان بد برد!» عدم پاسخ قاطع و تنبیه علنی الهام‌علی‌اف منجر به آن شده که هر بار وی ادعایی تازه علیه ایران را مطرح کند و هر بار گستاخی‌های وی باب جدیدی از مناقشات میان ایران و باکو را یادآوری می‌کند. اتهام قاچاق سازمان‌یافته مواد مخدر توسط ایران از خاک قزاق، برخورد و بازداشت رانندگان ایرانی، عکس یادگاری با پهباد اسرائیلی و انکار حضور مأموران اسرائیلی در خاک این جمهوری از جمله رفتارهای تحریک‌آمیز الهام‌علی‌اف بوده است که با مماشات مقامات ایرانی روبرو شده و اکنون در پی حضور برخی اعضای گروهک‌های تجزیه‌طلب در کنگره موسوم به آذری‌های جهان در شهر شوشی الهام‌علی‌اف اتهام جدیدی را متوجه ایران کرده و گفته است ایران منافقین بیش از ۲۰ تروریست و متهم آذربایجانی است که باکو بارها استرداد آنها را از ایران خواسته است. اقدام تروریستی ادعایی توسط الهام مربوط به ترور المار ولی‌یف در سال ۱۳۹۷ توسط پونس صراف بود که صراف نیز همان روز دستگیر شد و حالا علی‌اف به بهانه آن قصد دارد مخالفان سیاسی و عقیدتی خود را گرفتار و سرکوب کرده و به قتل برساند. رژیم علی‌اف از نگاه سازمان‌های حقوق بشری کارنامه دوراندیشی پیشه کند.

بسیار سیاهی دارد و مخالفان را با شدیدترین شیوه سرکوب کرده و بسیاری از آنها کشته شده‌اند و یا از سرنوشت‌شان خبری نیست. به فرض که این رفتار رژیم علی‌اف را در چارچوب مسایل داخلی این کشور قلمداد کرده و سرنوشت علی‌اف را به مردم جمهوری آذربایجان بسپاریم اما با همان منطق علی‌اف باید از وی پرسید که چگونه صابر رستم‌خانی عضو کمیته روابط بین‌المللی جمهوری آذربایجان و رئیس سازمان داک و مشاور وی دست کم دو بار در اجلاس‌های گروهک منافقین شرکت کرده و سخنان بی‌شرمانه‌ای علیه حاکمیت و ملت ایران ادا کرده است؟ آیا رستم‌خانی و رژیم علی‌اف از ماهیت تروریستی و سابقه سیاه این گروهک اطلاع ندارند؟ گروهک منافقین که در شهادت نزدیک به ۱۷ هزار ایرانی دست داشته از سوی نماینده و مشاور شما مورد تمجید و احترام قرار گرفته آن وقت به خاطر پناه دادن چند تن از مخالفین سیاسی و عقیدتی‌تان در ایران چنین به گستاخی دست می‌زنید؟ در حالی که اکثر این ۲۰ نفر مدت‌ها قبل از ترور ولی‌یف مجبور به ترک وطن و پناه گرفتن در ایران بوده‌اند. رستم‌خانی در سخنرانی اخیر خود در گردهمایی منافقین به حضور اعضای این گروهک در باکو اشاره کرده است. آقای علی‌اف در مورد حضور اعضای این گروهک جانی‌کار در خاک کشورش چه پاسخی دارد؟ گویسی چشم‌پوشی‌ها و گذشت‌های دولتمردان ایرانی آقای علی‌اف را دچار خطا کرده و تصور کرده که تا ابد می‌تواند به گفتارها و رفتارهای نادرست خود ادامه دهد اما باید به ایشان گوشزد کرد که بهتر است دست از این گمان بد خود بردارد و قدری دوراندیشی پیشه کند.

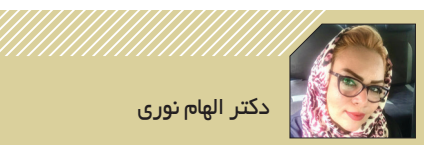


آنچه به کس نتوان گفت

خطر عادی سازی تجزیه در ایران ایران همیشه ایران خواهد ماند و نخواهد مرد

می‌رسید در برخی از مقاطع با اتخاذ سیاست سکوت، حمایت از فعالیت تجزیه طلبانه در شمال غربی ایران را در دستور کار قرار داده بود. به عبارتی بریتانیا برای تثبیت منافع خویش در جنوب ایران، روزهای پس از اشغال را بهترین فرصت برای احیای قرارداد ۱۹۰۷ یافته بود. حتی بنا بر برخی روایت‌ها، یکی از اهداف اصلی اشغال ایران در آن مقطع زمانی، مسئله تجزیه یا تحت قیمومیت درآوردن ایران بوده است. اکنون چه؟ آیا پس از گذشت این همه سال هنوز هم اندیشه شوم تجزیه ایران وجود دارد؟ بله باید گفت نه تنها این طرح نه تنها از جانب بسیاری از قدرت‌های جهانی، بلکه از سوی برخی از همسایگانمان به شدت پیگیری می‌شود. از برنارد لوئیس نظریه پرداز طرح تجزیه خاورمیانه و ایران بزرگ گرفته تا برندا شیفر اسرائیلی که مامور شد تا به تنش‌های قومیتی در ایران دامن زند. شیفر، بارها مقابل کنگره آمریکا و پارلمان اروپا حاضر شد و درباره روابط آمریکا با آذربایجان و استفاده از این روابط برای تأثیرگذاری بر ایران و نفوذ ایران در جنوب قفقاز و مناطق اطراف سخنرانی کرد. اوئه تنها به سخنرانی در کنگره آمریکا اکتفا نکرد بلکه تلاش‌های بسیاری را برای تحریک تنش‌های قومیتی به خصوص برای خدشه دار کردن روابط ایران و کشور آذربایجان نمود. به طوری که یک سایت خبری صهیونیستی آن را این‌گونه توصیف کرد: «صدمه زدن به ایران؛ حتی بدون حمله هوایی». از سوی دیگر، مطبوعات و رسانه‌های لندن مانند ایندپندنت فارسی و ایران اینترنشنال که با تقویت قوم‌گرایی و زیر سوال بردن تمامیت ارضی ایران، در تلاشند با نشست‌ها و گزارش‌های وقیحانه خود و ادعاهای واهی گاه و بیگاه پیرامون خلیج فارس و یا جزایر ایرانی که با حمایت‌های مالی که بعضی از کشورهای همسایه عربی دارند، در تلاشند تا ایران را مانند ولز و اسکاتلند به همه پرسى بگذارند.

بدیهی است که عناصر ضد ایرانی خواهان ایران قدرتمند نیستند و تمام تلاش خود را برای تضعیف و روند تجزیه سازی ایران انجام می‌دهند. همان چیزی که از سالها پیش توسط روسیه در قفقاز و انگلستان در بحرین انجام شد. اما آنها به خوبی می‌دانند که این طرح هیچگاه شرفی نیست زیرا ایرانی‌ها هیچگاه با طرح‌های تجزیه طلبی همراه نشدند و نخواهند شد و آگاهانه واکنش نشان خواهند داد. و آن چیزی که ایران را نه تنها سالیان سال بلکه سده‌ها در کنار هم نگه داشته فرهنگ، آداب و رسوم غنی و از همه بهتر زبان مشترک است. پس ایران همیشه ایران خواهد ماند و نخواهد مرد.



دکتر الهام نوری

زمانی آرتور دوگوبینو مورخ و خاور شناس و دیپلمات عهد ناصری در سفری به ایران چنان دلپسته و شیفته ایران شد که در گزارش‌ها و یادداشت‌های متعدد ایران را سرزمین جاوید نامید. او با نگاهی بسیار روشنگرانانه در نامه‌ای به خواهرش گفته بود: در ایران همه چیز هست، خدا هست، زندگی هست، هستی و نیکی هست. گوبینو ایران را چون سنگ خارا می‌نامید که با وجود ناملایمات بسیار در طول تاریخ هم‌چنان همان است که بود و گفت: «ایران در نظر من، چنان سنگ خارا است که موج‌های دریا آن را به اعماق رانده‌اند، انقلابات جوی آن را به خشکی انداخته، رودی آن را با خود برده و فرسوده کرده است؛ تیزی‌های آن گرفته و خراش‌های بسیاری بر آن وارد آورده، اما سنگ خارا که پوسته همان است که بود، اینک، در وسط دره‌ای باریز آرمیده است. زمانی که اوضاع بر وفق مراد باشد، آن سنگ خارا گردش را از سر خواهد گرفت. اهمیت‌تی ندارد که کدام عنصر طبیعی پیروز شده یا چه حوادثی رخ داده باشد؛ تا زمانی که او از میان نرفته باشد، همان سنگ خارا خواهد بود و به جای نیرویی که بخواهد در درازای یک سده اندک آسیبی بر او وارد کند، او بر هزار نیروی مشابه چیره خواهد شد.» اما چند دهه بعد و در عهد ناصری ایران با سیلاب حوادث روبرو شد، جنگ‌های پی‌پی که هیچکدام آغازگرش نبود. اما هدف چه بود؟ بسیار روشن بود، تجزیه ایران. روند تاریخ گواه است روسیه به دستور پترکبیر بدنبال دسترسی به آب‌های گرم خلیج فارس بود و انگلستان در جنوب و شرق ایران بدنبال جدایی، تجزیه و گماردن حاکمانی دست نشانده بود. روسیه که برای رسیدن به آرزویش از هر کاری کوتاهی نمی‌کرد با قراردادهای ننگین، قفقاز و ترکمنستان و انگلستان با قرارداد گلد اسمیت پاکستان و هرات را از ایران جدا کردند. دولت مرکزی هم به دلیل ضعف ساختاری نتوانست کاری از پیش برد. سالها بعد با اشغال متفقین در شهریور ۱۳۲۰، دولت انگلیس که از سال‌های پیش امتیاز نفت جنوب را به‌دست آورده بود بر آن بود که ضمن تثبیت منافع خود در ایران، به گسترش نفوذ خود در منطقه بپردازد. براین اساس به دلیل اهمیت امتیاز نفت جنوب ایران، این کشور استعماری نه تنها از اشغال ایران توسط شوروی در آذربایجان نگران نبود، بلکه به نظر

به نام بزرگان و آزادگان

چهار شباهت اسلامی ندوشن به سعدی

مصطفی ملکیان

من به عنوان یک ناظر دکتر اسلامی ندوشن را به سعدی از چهار جهت شبیه می‌بینم. یک: پا بر روی زمین داشتن. سعدی در عین این‌که اخلاق گراست، خیلی واقع‌نگر است. هیچ سخنی در سعدی نمی‌بینید که رویارزانه باشد، یعنی توصیه‌ای به انسان بکند که عمل‌کردن به آن در توان یک انسان عادی نیست و من به این می‌گویم پای بر زمین داشتن. در اسلامی ندوشن این هست. دو: در سعدی یک تنوع گرایش وجود دارد، یعنی گاهی گرایش به عشق عرفانی هست و البته در او عشق زمینی هم به کرات می‌بینید. یک نوع گرایش به دین در سعدی می‌بینید اما یک نوع آزاداندیشی هم در سعدی می‌بینید. در سعدی یک طنز می‌بینید که با جدیت او با هم جمع شده. دکتر اسلامی ندوشن همه این ویژگی‌ها را در خودش دارد. این ویژگی‌ها به ظاهر جمع‌ناپذیر می‌آیند. سه: سومین شباهت یک نوع حکمت و فرزنگی، یک نوع نگاه دوستانه و نفاذانه به انسان‌ها داشتن است. یعنی در عین این‌که من تو را دوست دارم، پرخاش هم به تو می‌کنم. به گفته شاعر عرب: «و بقی الحب ما بقی العتاب» یعنی تا وقتی به تو عتاب می‌کنند معلوم می‌شود هنوز تو را دوست دارند. اگر دوست نداشتند تو را به حال خودت وامی‌نهند. دکتر اسلامی ندوشن در حالی که انسان‌دوست است و ایرانی‌دوست است ولی نقدهای جدی‌ای هم به ما ایرانی‌ها دارد. من اساساً شأن روشنفکر را نمایندگی و سخنگویی مردم نمی‌دانم. روشنفکر باید داور مردم باشد، و به مردم بگوید اینجا کار ایراد دارد. چهار: اینکه سعدی آسان‌نویس‌ترین نویسنده ماست. اگر به شما بگویم که از مثنوی مولوی، کلیات سعدی، شاهنامه فردوسی و دیوان حافظ، کدامش کمتر نیاز به شرح دارد، فکر می‌کنم شاهنامه را بدون شرح، حافظ و مثنوی را هم بدون شرح نمی‌توان فهمید. باز از میان این‌ها آن که کمتر نیاز به شرح دارد سعدی است. ما برای فهم آثار سعدی کمتر باید به فرهنگ لغت و شارحان و مفسران مراجعه کنیم. سعدی در میان مفاخر و قله‌های ادب فارسی، برای ما از همه آسان‌یاب‌تر است. این ویژگی در دکتر اسلامی ندوشن هم هست که روشنفکری آسان‌یاب است. من در میان روشنفکران مان، سخنان هیچ روشنفکری را به آسان‌یابی سخنان ایشان نمی‌بینم. از میان فردوسی، حافظ، سعدی و مولوی (حتی اگر خیام و نظامی را هم اضافه کنیم) دکتر اسلامی ندوشن به سعدی شبیه‌تر است.

شهرزنامه‌شاهنامه‌ای به سبک روزنامه‌ای



طوبی

دو هفته‌نامه فرهنگی وطن یولی سال چهارم، شماره ۴۸، صفحه ۸

ناصر همرنگ

زاممداران باکو راه‌های تاریخی را گم کرده‌اند. به آنها نشانی‌های اشتباهی داده شده است. آن‌ها همچنان می‌انگارند در ایران کمتر اراده‌ای در میان سیاستمداران برای جلوگیری از لگام‌گسیختگی لخت و بی‌پروای پانترکیسم الحاق‌گرا وجود دارد. این شاید از آن روست که تهران سال‌های سال است بگونه‌ای خودخواسته چشم و گوش خود را برای دیدن و شنیدن پیامدهای این لگام‌گسیختگی‌ها بسته است. باکو بنادرست می‌انگارد که این وضعیت همیشگی است. از اینرو بخشی از این زیاده‌خواهی‌ها چنین غیر واقعی و غیر تاریخی و شاعرانه و رمانتیک شده‌اند. در نگاه دولتمردان ایران اما چنین نیست. آنها می‌انگارند که نباید موضوع را جدی گرفت. شاید آن‌ها نیز در این مسیر دچار لغزهای تاریخی شده باشند. بویژه آنکه بخشی دیگر از این توهمات واقعی و تهدید آمیز هستند و باید تمام‌رخ به آنها درنگریست. دستکم رخدادهای اخیر منطقه‌ی قراباغ کوهستانی این حقیقت پنهان را یکبار دیگر هویدا ساخته است.

در شهر تازه آزادشده‌ی شوشی در منطقه‌ی قراباغ، الحاق‌گرایان پانترک گرد هم آمده‌اند تا رویاهای فانتزی خود را یکبار دیگر به رخ جهان بکشند. این گردهم‌یی‌های دوره‌ای که بیش از این در شهر باکو تختگاه آران برگزار می‌شد، اکنون پس از چندسال همچنان بر آن است تا همه‌ی آذری‌های جهان را زیر سقف یک ملت، دولت جانما کند. مخاطب راستین آن‌ها و رویپردازی‌هایشان اما یکی بیشتر نیست. ایران.

در نگاه بیمارگون و دیوانه‌آسای آن‌ها ایران باید بزودی تجزیه گردد تا کنگره‌ی پسین بتواند در تبریز برگزار شود. کنگره و برگزارکنندگان آن در بیان گفتارهای خود البته بسیار رک و دقیق و به همان اندازه راستگو هستند. آنها به چیزی کمتر از بدست آوردن همه‌ی استان‌های شمال باختری ایران تن در نمی‌دهند. شگفت‌آور آن است که برگزاری کنگره‌ای به این شکل، نه از سوی شخصیت‌های حقیقی و یا سازمان‌های حقوقی بلکه از جانب دولت باکو به انجام می‌رسد. این دولت نه هیچ ملاحظه‌ای پیرامون رابطه‌های سیاسی‌اش بابت برگزاری چنین کنگره‌ای با ایران دارد و نه از پیامدهای آن می‌ترسد. در این سی و اندی سال که از استقلال دولت باکو در قفقاز جنوبی می‌گذرد، او بخت خود را برای انجام اقداماتی از این دست بارها آزموده است.

در نگاه زمامداران باکو دولت ایران چیزی نیست جز مجموعه‌ی شگفت‌آوری از جهان‌اندیشان جهان‌وطن و نیز رات‌خوران دیوانسالار بی‌وطن. در نگاه آنها هر اندازه که وابستگی‌های جریان جهان‌اندیش جهان‌وطن، نسبت به باکو، عاطفی و انتزاعی و ام‌القرابی و آن‌جهانی باشد، وابستگی‌ها و پیوستگی‌های جریان رانت‌خور مافیایی بی‌وطن نیز به همان اندازه، جدی و دقیق و حسابگر و این‌جهانی است. هر چند این نگاه از سوی دولتمردان باکو شایان‌نقدهای جدی است، اما در هیچکدام از این انجمله‌های بی‌سرانجام جایی برای ایران و منافع ملی آن دیده نمی‌شود. همه‌ی این پیوندها به پیل یک‌سویه‌ای بدل شده است که به بهانه‌ی صدور ایدئولوژی انقلابی به

آنسو، مدت هاست که اندیشه‌های الحاق‌گرای پانترکی را به اینسو وارد می‌کند.

هنوز از آغاز جنگ اخیر قراباغ در سال گذشته که در خلال آن سربازان باکو با حمایت اسرائیل و غرب و ترکیه و در سایه‌ی بده بستان‌های رازآمیز با روسیه و احيانا حتی ارمنستان توانستند بخش‌هایی از سرزمین‌های قراباغ کوهستانی را باپس بگیرند، چندان زمانی نگذشته است. پیش‌بینی رفتارهای بعدی دولت باکو پس از آن پیروزهای شک‌الود چندان سخت نبود. این موش، شیر می‌توانست بزاید و از آن کاه، کوه برآید. بااینحال هنوز جنگ آغاز نشده بود که رفتار شگفت‌آور سیاستمداران ایران برخلاف توصیه‌های کاراندان، همه‌را در بهت فرو برد. تهران تمام‌قد پشت دولت باکو ایستاد و

«شهرزنامه» عنوان یک کار جدید در فضای مجازی است که تلاش دارد روایتی روزنامه‌نگارانه از شاهنامه فردوسی ارائه دهد. انتشار «شهرزنامه» در سه شبکه اجتماعی اینستاگرام، تلگرام و کست‌باکس در دو فرمت متن و پادکست از بیست‌وپنجم اسفندماه ۱۴۰۱ (همزمان با سالگرد پایان سرایش شاهنامه فردوسی) آغاز شد. محمدجواد روح، روزنامه‌نگار و سردبیر هفته‌نامه «صدا»، مدیریت این کار و نویسندگی آن را برعهده دارد. وی در توضیح این ایده می‌گوید: «از مدتی قبل در این فکر بودم که با استفاده از بستر فکری و فرهنگی شاهنامه، کاری را شکل دهم که در نهایت به ایده شهرزنامه رسیدم. ایده‌ای که جدا از تجربه حرفه‌ای‌ام یعنی روزنامه‌نگاری هم نیست. در شهرزنامه تلاش می‌کنیم که در قالب یک روزنامه، روایتی از رخدادها و داستان‌های شاهنامه ارائه دهیم؛ با این فرض که واقعا آن زمان، روزنامه و روزنامه‌نگاری وجود داشته است. با این نگاه، رخدادهای شاهنامه در زانرهای خبر، گزارش و گاه گفت‌وگو و حتی تحلیل به قلم روزنامه‌نگاری که در آن مقطع با همه محدودیت‌ها، بخشنامه‌ها

و فشارها کار می‌کرده؛ بازوایی می‌شود و در عین حال، با ابزارهای ژورنالیسم و گرافیک بازنمایی می‌شود». وی افزود: «در شهرزنامه، سعی کرده‌ام و خواهم کرد که تا جایی که می‌توانم، خود را در جایگاه روزنامه‌نگار و روزنامه‌ای در آن شرایط، قرار دهم و از اینکه روزنامه به منشور کردن نظم فردوسی فروکاهد، اجتناب کنم».

وی با اشاره به اینکه در این مدت کوتاه، بازخوردهای مثبتی از اهالی فکر و فرهنگ، روزنامه‌نگاران و نیز مخاطبان عام دریافت کرده‌ایم، گفت: «تاکنون ۲۲ شماره شهرزنامه آماده و هشت شماره آن منتشر شده است که امیدواریم با وجود سنگینی و حجم زیاد داستان‌ها و رخدادهای شاهنامه، بتوانیم روند انتشار منظم و مناسب کار را ادامه دهیم».

گفتنی است، علاقمندان برای پیگیری مطالب و پادکست‌های شهرزنامه می‌توانند به آدرس @hemanzoorhahs در تلگرام یا اینستاگرام مراجعه کنند و یا در اپلیکیشن کست‌باکس شهرزنامه را به فارسی جست‌وجو کنند.

اندرز به زاممداران باکو به بهانه برگزاری کنگره به اصطلاح آذری‌های جهان؛

این نیل نشیمن نهنگ است



از موضع‌های او در برابر دولت ارمنستان برای آزادسازی قراباغ حمایت کرد. قراباغ تاکنون بخشی از خاک اسلام شده بود و دولت باکو بناگه در نوک تماس جهان اسلام باجهان‌های کفر جا گرفته بود. سیاستمداران یکی پس از دیگری در این خصوص داد سخن دادند. نهادهای ذریبط چشم خود را بروی مهره‌های الحاق‌گرایان پانترک که تهران و دیگر شهرهای ایران را با برافراشتن پرچم باکو آوردگاه خود ساخته بودند، بستند. برخی سخنرانان شهرهای شمال باختری تریون‌های خود را جولانگاه خطبه‌های هیجان‌انگیز در حمایت از دولت باکو قرار دادند. خود در حمایت از دولت باکو قرار دادند. سفیر ایران در باکو آغاز به هم‌صدایی با دولت باکو کرد و تا آنجا پیش رفت که امر بر خود او و دیگران چنان مشتبه شد که او گویی نه‌نماینده‌ی منافع ایران در باکو که نماینده منافع دولت باکو در ایران است. سفیران پیشین و پیشین‌ترین، به میدان آمدند تا در حمایت از دولت باکو امضا گردآوری کنند. رادیو تلویزیون‌های

بومی در استان‌های شمال

باختری بگونه‌ای ماهرانه بکار گرفته شدند تا با پخش موسیقی‌های حماسی به کمک روحی و روانی سربازان باکو در کشاکش نبرد بشتابند.همه‌ی این‌ها هرچند پیش چشمان حیرت‌زده و از حذقه‌آرآمده‌ی وجدان ملی به انجام می‌رسید، اما کاردانان خود می‌دانستند که در پس این پرده چه غوغایی است و در پشت این آه و ناله چه سوداهایی و در زیر این کلسه چه نیم کاسه‌هایی. اکنون تهران برای هزارمین بار با پیامدهای تلخ ولی واقعی اقدامات دولت باکو در حمایت لخت و عریان از جریان‌های جدایی‌خواه بویژه

با برگزاری کنگره‌ی به اصطلاح آذری‌های جهان آنهم به این شکل تند و بی‌پروا در شهر شوشی، که خود روزگاری نه چندان دور بخشی از جهان ایرانی بوده و هنوز نیز نشانه‌های فراوانی از ایرانی‌گری بر پیشانی دارد، روبرو شده است. باکو در این راه به بیراهه رفته است. اما تردیدی نیست که در این رویارویی تهران نیز هیچ ابتکاری ندارد. سردرگم است. دریغ از کوچکترین واکنش. وزارت خارجه به محاق رفته است. نهادهای عالی مسئول تا اطلاع ثانوی بی واکنش‌اند. نهادهای دیگر همچنان بدنبال آفتاب‌بدرزهای پانترک هستند و ناخواسته از طرفداران گمنام آنها از بقال و قصاب و دیگران چهره‌سازی می‌کنند. بقیه به جنگ سایه‌ها رفته‌اند. برخی افراد که پیش از این در پدافند از باکو

گریبان چاک می‌کردند، چهره در نقاب خاموشی کشیده‌اند. جامعه‌ی مدنی حواشش به دور دست‌ها پرت شده است. سفیر ایران که باید در چنین هنگامه‌ای در نوک تماس با همه‌ی رخدادهای در پیوند با آغاز و انجام کنگره باشد، در هفت‌برده‌ی حیا پنهان شده است. سفیران پیشین امضا‌هایشان را از یاد برده‌اند. هیچکس مسئولیت خط‌هایش را نه تنها در کوتاهی در برابر دولت متجاسر باکو بلکه در همراهی با او گردن نمی‌گیرد. پیوند با اسرائیل و مهره‌های داعش و ناامن‌سازی مرزها از راه ایجاد پایگاه و زمینه‌سازی برای آورده شدن گله‌ای هردوی این‌ها، تلاش برای ترور دانشمندان هسته‌ای، حمایت گسترده از خیل جاسوسان و بکارگیری آنها برای انتقال اطلاعات به دولت‌های متخاصم و سرانجام تلاش برای فروپاشی سرزمینی ایران، هیچکدام مسأله‌هایی نیستند که بتوانند رنگ غیرت سیاستمداران را در تهران بچینانند.

آنچه که در پیوندهای دوسویه میان تهران و باکو

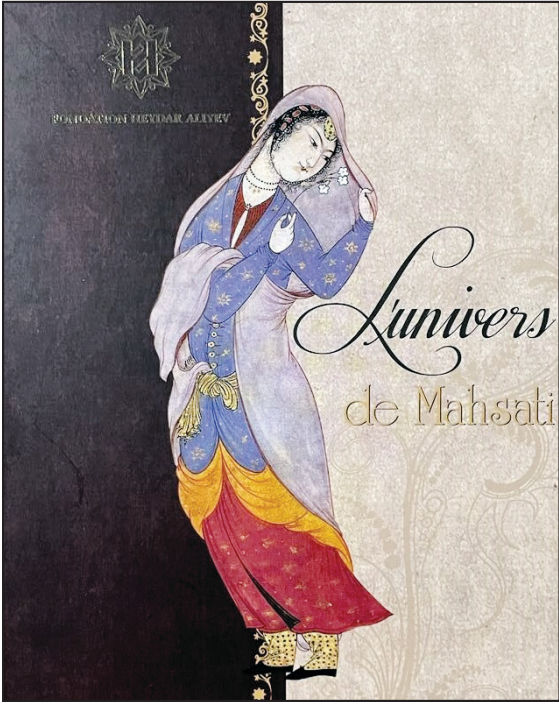


برای جامعه‌ی ایران درک‌ناشدنی و برای دولت باکو گمراه‌کننده است و برگزاری دوره‌ای کنگره‌ی کذایی در کانون آن‌ها جای دارد، چشم‌اندازی از عشقی یک‌سویه را به نمایش می‌گذارد که فرجام آن از هم‌اکنون روشن است. در این عشق‌بازی بی‌فرجام و شاید بدفرجام دولت باکو به اشتباه خود را همچنان پیروز می‌داند. تکیه‌ی بر امکانات نرم‌افزاری اندیشه‌های جریان الحاق‌گرای پانترکی این گمان نادرست را در او آفریده است. در این لغز بزرگ اما او تنها نیست.

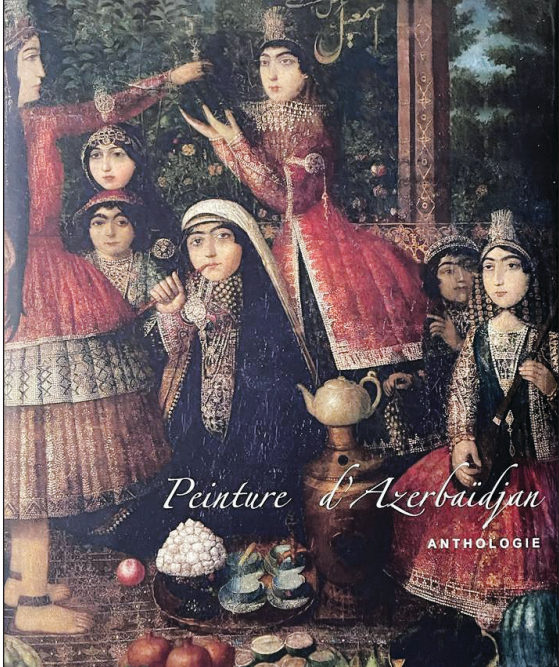
بسیاری از دولت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای سال‌های سال است که به یاری رمانتیسیسم پانترک می‌کوشند تا از همان سوراخی به درون درآیند که ما خود آن را ساخته‌ایم. آن‌ها مسأله‌ها و منفعت‌های خود را دارند. از این‌رو در داده شدن نشانی‌های نادرست به دولت باکو، پیش از همه تهران گناهکار است. با اینحال خطای راهبردی‌تر و بزرگ‌تر دولتمردان باکو و گمان نادرست‌تر جریان الحاق‌گرای پانترکی جای دیگری است. آن‌ها بیهوده می‌انگارند که حجم و فراوانی بی‌ایرانی‌گری‌ها در ایران بگونه‌ای است که می‌توان چنین دیوانه‌وار و بیمار گونه برای دخال‌ت در آن وسوسه شد. غافل از آنکه تاریخ دور و دراز و هم‌روزگار ایران در کشاکش بلوای فرقه‌دمکرات آذربایجان به رهبری پیشه‌ووری و دوران

نگه کن بدین گردش روزگار

جولان باکو با میراث ایرانی



تلیغیات در باره آذربایجان و بطورکلی ترکیبازی‌ها بیش از پیش در سراسر دنیا پرکنند و با بودجه سرسام آوری برگزار میشود. در بیشتر موارد سبب تسمخر اندیشمندان آن دیار نیز میشود ولی با همه اینها بدون هیچ شرمی این کار ادامه دارد. نمونه برگزاری همایشی در باره خمسه نظامی در ازبکستان بود و جالب اینکه در این همایش به چندین زبان جز زبان فارسی و یا تاجیکی سخنران می‌توانست مطلب خود را ادا کند. جالب اینجاست که از این مینیاتورهاى خمسه که همه با خطاطی فارسی آرایش شده‌اند هیچکس سر در نمی‌آورد. نمونه دیگر سرگذشتی است که اینجانب به بهانه مهستی خجندی در شماره ۴۸ یادیار مهربان، مجله بخارا - نوشته بودم که کوتاه آنرا اینجا می‌آورم. در تابستان امسال (به گمانم ۱۶ = ۲۰ بود) و مانند سال‌های دیگر، کسانی که در پاریس زندگی می‌کنند همیشه شاهد برگزاری برنامه‌های باشکوهی هستند که توسط سفارت کشور آذربایجان انجام می‌شود. این برنامه که زیر نام بنیاد «علی‌اف» گوشه و کنار میدان‌های عمومی پاریس را اجاره می‌کند، همیشه همراه با شعارها و پوسترهای زیبایی همراه است که ناشانیان را به سردرگمی می‌برد. اینجانب گاهگاهی به این نمایشگاه‌ها رفته و میزان هارت و پورت آنها را بررسی می‌کنم. در نمایشگاه آخر که در میدانی در بین کمدی فرانسه و موزه لور گذاشته شده بود با دوستی ایرانی که او را به موزه لور برده بودم ناخواسته سر از این نمایشگاه در آوردم. در غرفه‌های گوناگون برای نشان دادن رسم و رسوم مردم قفقاز بگونه زیبایی تزیین شده بودند. از مسئولین کمتر کسی به فرانسوی سخن می‌گفت، انگلیسی نیز برایشان دشوار بود، با دوستم به فارسی صحبت می‌کردیم، که کسی که فرانسوی بود و فهمید که ما ایرانی هستیم پرسید که آیا غرفه کتاب‌ها را دیده‌اید. گفتیم آری، در دم در نمایشگاه بود و نخست از آنجا دیدن کردیم، ادامه داد کتاب‌ها را نگاه کردید، گفتیم خیر ولی بخواهیم گشت. گفت حتما نگاه کنید چون این‌ها به اشتباهی ایران را به نام آذربایجان معرفی می‌کنند. دوستم که فرانسوی نمی‌فهمید از من جویا شد. آن شخص که خانمی میانسال بود با دوستم به فارسی صحبت کرد. هر دو تعجب کردیم، پرسیدم شما خانم فارسی را خوب صحبت می‌کنید، از کجا آموخته‌اید، گفت از سوربن. پس از آن چند دقیقه‌ای با او فارسی صحبت کرده (البته دوستم) و از ما جدا شد. گفت که دکتر پزشکی است و زمانی با «پزشکان بدون مرز فرانسه» کار می‌کرده است. ما به سوی غرفه کتابفروشی نمایشگاه رفتیم. کتاب‌های نظامی گنجوی و مهستی خجندی «گنجوی» و چندین کتاب بسیار زیبا که شامل مینیاتورها بود و همچنین دیدنی‌های آذربایجان و کاتالوگ نقاشی‌ها، تندیس‌ها و کار هنرمندان و تمام موزه‌های آذربایجان با بهترین چاپ با قیمت خوبی در دسترس خریداران بود. ترانه‌هایی با شعرهای مهستی از خوانندگان آذربایجانی به فروش می‌رسید. همه کتاب‌ها را که ورژنشان آوردیم... در فرصتی به بررسی کتاب‌ها پرداختم. کتاب‌های مینیاتور شامل همه نقاشی‌های سبک تبریز در طول چند سده گذشته بود. هر هنرمند شمال غربی ایرانی را آذربایجانی نه آذربایجان ایران بلکه آنچه ما به نام «ران» می‌شناسیم، یعنی به آذربایجان شمال رود خانه ارس نسبت داده بودند. کتابچه‌هایی نیز در مورد مهستی چاپ کرده بودند و شرح حال این بانوی شاعر را آورده بودند. اورا به اشتباه زاده گنجه دانسته بودند. بدین سبب به کتاب‌های تاریخ و ادبیات کلاسیک مانند فرهنگ دهخدا و تاریخ ادبیات ذبیح الله صفا مراجعه کردم تا در باره مهستی بیشتر بدانم، متأسفانه این ادیب‌ها نامی از این بانوی سرکش و شهر آشوب را در کتاب‌هایشان نیاورده بودند. به کتاب‌های با خط سریلیک تاجیکی مراجعه نمودم. آن‌ها نیز معلومات کمی از مهستی داده بودند. بالاخره ناچار بودم که خود جویای زندگی مهستی گردم و رد پائی در باره اینکه او زاده خجند است پیدا کنم.



و نه در هیچ کجای دیگر بلکه باید در تهران جست. شاید هنگام آن فرارسیده باشد که تهران بجای دادن فرصت‌های بی‌پایان برای ایران ستیزی‌های لگام‌گسیخته‌ی دولت باکو و جریان‌های الحاق‌گرای پانترکی در هر شکل و هر گونه‌ی آن، مسئولیت‌های ملی و تاریخی خود را نه تنها در قبال آن دولت بلکه در برابر همه‌ی جریان‌های پانترک و همه‌ی جهان ایرانی گردن بگیرد. برخورد تمدنی ایران با جریان الحاق‌گرای پانترکی نه تنها به سود منطقه که به سود باکو نیز خواهد بود و واقعیت‌های ایران یکبار دیگر خود را زرقارزف بر زمین و زمان تحمیل خواهد کرد. در آن صورت شاید نشانی درست به زمامداران باکو داده شود و آن‌ها در یابند که این نیل نشیمن نهنگ است.

مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران برای پذیرش کتاب در حوزه حفظ میراث فرهنگی کشور و حفظ زبان‌ها و گویش‌های بومی اقوام ایرانی، فراخوان داد.

به گزارش روابط عمومی دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران برای حفظ و پاسداشت میراث غنی فرهنگی «زبان‌ها و گویش‌های بومی و نیز آداب و رسوم و سنن محلی»

از تمامی اعضای محترم هیأت علمی دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌ها و نیز از پژوهشگران این حوزه دعوت کرده است آثاری که در زمینه زبان‌ها و گویش‌های محلی ایرانی و آداب و رسوم و سنن دیرین فرهنگی بومی به رشته تحریر درآورده‌اند را به این مؤسسه بفرستند تا در فرایند چاپ و انتشار در سلسله آثار دانشگاه تهران قرار گیرند.

نویسندگان و مؤلفان می‌توانند آثار خود را از طریق سامانه الکترونیکی پذیرش به نشانی https://press.ut.ac.ir/contacts?_action=profile به مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران ارسال کنند.



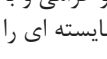
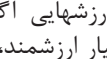
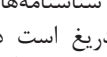
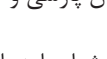
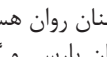
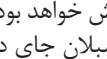
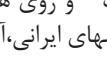
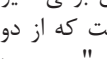
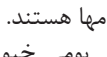
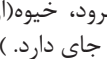
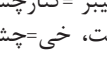
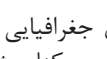
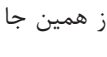
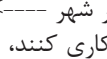
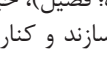
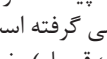
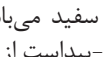
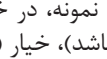
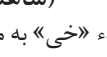
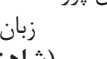
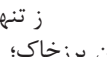
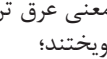
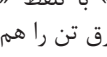
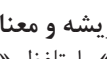
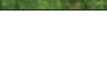
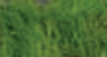
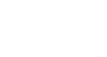
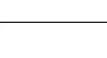
دو هفته‌نامه فرهنگی وطن بولی
سال چهارم | شماره ۱۴۸ | صفحه

فرهنگ
Culture



دانشگاه تهران

و انتشار درباره اقوام ایرانی



در اهمیت تاریخی نام‌ها و نام‌گزینی‌ها

هایی چون تموچین، اوگتای، گیوک، منگوقاآن و… بر ما مسلط شدند و با نام‌هایی چون هولاکو و اباقا در صدر ایلخانان بر ایران حکم‌راندند و نهایتاً نام انوشیروان را برگزیدند که این انوشیروان آخرین ایلخان مغول باشد که در تبریز سکه ضرب کرد و از قضا لقب عادل نیز داشت(۴). مهم‌ترین دریافت یک تاریخنگار از این نام‌گزینی، پذیرش فرهنگ ایرانی از سوی کسانی است که روزگاری مهاجم به خاک سرزمین ایران بودند.

انتخاب نام فرزندان برای درک بهتر اولویت‌ها و آرمان‌های شخصیت‌های تاریخی مهم هستند. معمولاً اشخاص برای اسم‌گذاری فرزندانشان، که نزدیک‌ترین و محبوب‌ترین فرد به زندگی آدمیان‌اند، سعی می‌کنند نامی برگزینند که با جان و دل پذیرایش باشند و با بردن نام آن جگرگوشه، به خود و فرزند خویش بیالند. اگر بخواهیم مثالی نزدیک به روزگار خودمان بزنیم باید به سیدجعفر پیشه‌وری اشاره کنیم که نام فرزندش را داریوش گذاشت. حقیقتاً چرا سیدجعفر پیشه‌وری که در تاریخ معاصر ما به واسطه فرقه دموکرات و حرکات تجزیه‌طلبانه‌اش نام خوشی ندارد، نام تنها فرزندش را داریوش گذاشت؟ آن هم در زمانی که انتخاب این اسامی چندان مرسوم نبود. داریوش، پادشاهی که برای ایرانیان مایه افتخار است و نام او یادآور شکوه و بزرگی تمدن باستانی ایران، این نمونه، نگارنده را یاد مقاله‌ای با عنوان «از پیشه‌وری ما تا پیشه‌وری دیگران» از محمدحسین خسرو پناه می‌اندازد که در آن مقاله به خوبی نشان می‌دهد چطور پیشه‌وری، سالها پیش از تشکیل فرقه دموکرات، نگران استقلال و تمامیت ارضی ایران بود، از وحدت و مرکزیت و یگانگی ملی ایران و دولت مستقل ملی طرفداری می‌کرد، با قوم‌گرایی مخالف بود و به‌طور کل پیشه‌وری سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۳ هیچ شباهتی به پیشه‌وری بعد از اعلام موجودیت حکومت به اصطلاح ملی آذربایجان در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ نداشت(۵). با مطالعه این سابقه و دیدگاه‌ها، انتخاب نام داریوش برای تنها فرزندش، نه تنها برای ما قابل هضم می‌شود، طبیعی نیز می‌نماید.

به هر حال اگر بخواهیم مثال بزنیم، سخن به درازا خواهد کشید و نمونه‌های زیادی را میتوان یادآوری کرد. خلاصه سخن آنکه هیچ تاریخ‌پژوه و تاریخنگاری نمیتواند به نام‌ها بی تفاوت باشد و این نام‌گزینی‌ها را صرفاً یک انتخاب ساده بدانند.

پی‌نوشت‌ها:

- پیرنیا، حسن. ایران قدیم. تهران: اساطیر. ۱۳۷۸. ص ۱۰۳.
- اقبال آشتیانی، عباس. تاریخ ایران پس از اسلام. تهران: نامک، ۱۳۸۶. ص ۴۰۰.
- دانش، یونس. قربانی، علی اکبر: "بررسی عوامل اجتماعی فرهنگی موثر بر نام‌گزینی کودکان توسط خانواده‌های ایرانی". دو فصلنامه مشارکت و توسعه اجتماعی. ش ۵. پاییز و زمستان ۹۶. ص ۸۸.
- اقبال آشتیانی، عباس. همان. ص ۴۷۲.
- رک به مقاله خسرو پناه، محمدحسین: "از پیشه‌وری ما تا پیشه‌وری دیگران". مجله گفتگو. اردیبهشت ۸۶ ش ۴۸.

سخن پیش فرهنگیان سخته گوے

آیا فردوسی زن‌ستیز است؟

بر زبان آن‌ها جاری شده… در زمان‌ها، فیلم‌ها و نمایش‌نامه‌های امروزی نیز گاهی بنابر روند موضوع و اختلافاتی که میان مردان و زنان روی می‌دهد آنها با لحن پرخاشگر و نکوهنده و انتقادی علیه‌همدیگر (جنس زن و مرد) سخن می‌گویند و روشن‌اند که خواننده و بیننده این سته‌پندگی و نفریں را نتیجهٔ اقتضای حال می‌داند و نه دیدگاه‌نویسنده داستان و نمایش‌نامه یا کارگردان و بازیگر زن و مرد.

شماری دیگر از این ابیات سروده فردوسی نیست و کاتبان و خوانندگان شاهنامه برای اینکه عقیده‌زن‌ستیزانه خویش را بهتر ترویج کنند آنها را در بعضی نسخ شاهنامه الحاق کرده‌اند…

تاجایی که نگارنده جستجو کرده ظاهراً فقط یک‌بار فردوسی خود به‌انتقاد از بانوان پرداخته که آن هم در داستان سیاوش و به تأثیر از فضا/موضوع روایت است که سیاوش می‌خواهد برای اثبات پاکدامنی خویش و برانت از تهمت‌های سوادبه هوس‌باز از توده آتش بگذرد…

با صرف نظر از این بیت دیدگاه رسمی فردوسی درباره زنان در بیت زیبای زیر است که هر دو جنس مذکر و مؤنث را برابر و گرمی می‌داند:

چو فرزند را باشد آیین و فر

گرمی به دل بر چه ماده چه نر



مجیدبجنوردی روزنامه‌نگار

چندی پیش دیداری داشتم از کلیسای یونانی تهران. در این دیدار نکته‌ای به نظرم آمد که بهانه‌ای شد برای نوشتن این یادداشت. خادم کلیسای یونانی، نامش «تمیستوکلیس» بود و گلایه داشت که در ایران نام او را درست تلفظ نمیکنند و به ناچار نام دیگری برای خود انتخاب کرده است. اما برای من دانشجوی تاریخ، این نام بسیار جالب توجه بود. نه تنها بد تلفظ نمی‌کردم، بلکه به شخصیت تاریخی تمیستوکل نیز کاملاً واقف بودم. تمیستوکلیس یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های یونانی هم‌زمان با دوره هخامنشی و در واقع فرمانده جنگ سلامین بود. در زمان اردشیر یکم به ایران آمد با این خیال که اردشیر را در امور یونان تحریک کند. اردشیر هم حکومت چند شهر آسیای صغیر را به تمیستوکل سپرده بود و او تا آخر عمر تحت تابعیت ایران بود(۱). به نظرم کسی که این نام را برای فرزندش انتخاب کرده، به تاریخ باستانی مشترک ایران و یونان آگاهی داشته و بنابراین نامی گزیده است که میان تاریخ ایران و یونان پیوند داشته باشد.

جدا از این خاطره، مدت‌ها پیش گفتگویی داشتم با یکی از دوستان، درباره عقاید و دیدگاه‌های آن روشنفکر تازه درگذشته که قلم تند و تیزی داشت و به‌ظاهر به پان‌ترکیسم هم متمایل بود. سخن طولانی و از هر دری مساله‌ای گفته شد. آن دوست بزرگوار نکته‌ای را یادآوری کرد که به‌ظاهر بی اهمیت بود ولی معنی عمیقی داشت: جالب توجه است که آن روشنفکر نام فرزندش را اکتای گذاشت که این اسم گذاری، ریشه و جایگاهی در میان مردم ما ندارد و اصولاً این اسم بین ایرانیان مرسوم نیست و اگر هم از عامه مردم بپرسید اوکتای که بود؟ صدی نود از پاسخ در می‌مانند!. می‌دانیم که اوکتای پسر سوم چنگیز خان مغول و جانشین او بود(۲). یحتمل کسی که چنین نامی برای فرزند ارشد خودش گذاشته، مطالعه و انگیزه خاصی داشته است و این اسم گذاری اگر از یک اهل قلم باشد، حتماً بی سبب نبوده است.

این دیدارها و گفتگوها، فکر بنده را به اهمیت نام‌ها و نام‌گزینی‌ها در تاریخ حساس‌تر کرد.

نام‌ها و یا نام‌گزینی‌ها همیشه در تاریخ ایران مورد توجه بوده‌اند. اسم افراد نشان‌دهنده فرهنگ و هویت مسلط بر یک خانواده یا جامعه است و به بیانی دیگر «نام و نام‌گزینی بر خلاف‌ظاهر فقط یک انتخاب نیست، بلکه مجموعه وسیعی از معانی در آن نهفته است که می‌تواند بازتاب‌دهنده وضعیت جامعه باشد»(۳). نام‌ها می‌توانند جایگاه اجتماعی، آرمان‌ها، سطح مطالعه و اولویت‌های افراد را به ما نشان دهد. از این رو یک تاریخنگار هیچ‌گاه نمیتواند نسبت به نام افراد یا نام‌گزینی‌ها در طول تاریخ بی تفاوت باشد.

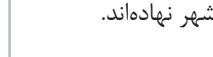
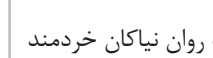
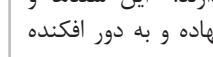
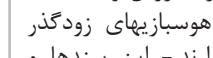
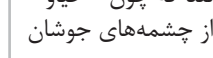
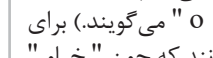
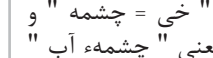
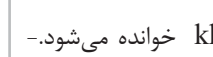
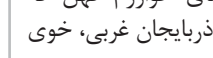
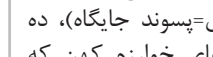
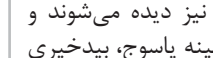
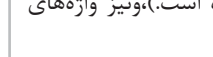
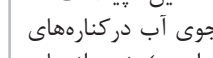
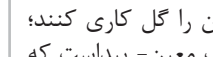
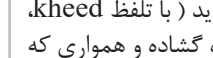
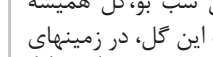
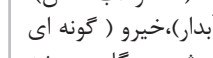
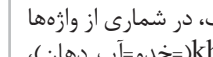
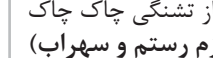
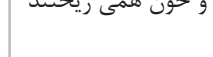
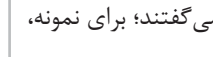
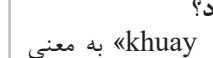
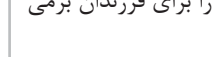
مثال ساده‌اش مغول‌ها بودند. مگر یک تاریخنگار می‌تواند به اسامی مغول‌ها بی تفاوت باشد که با نام

سخن پیش فرهنگیان سخته گوے

آیا فردوسی زن‌ستیز است؟

سجاد آیدنلو، شاهنامه‌پژوه، در کتاب «آذربایجان و شاهنامه: تحقیقی درباره جایگاه آذربایجان، ترکان و زبان ترکی در شاهنامه و پایگاه هزارساله شاهنامه در آذربایجان» که در انتشارات دکتر محمود افشار منتشر شده، درباره موضوع زن‌ستیز بودن یا نبودن فردوسی می‌نویسد: «در شاهنامه بانوانی مانند شهرناز و اربواز، فرانک، سیندخت، رودابه، سوادبه، تهمینه، گردآفرید، مادر سیاوش، فریگیس، جریره، منیژه، کنایون، همای، گردیه و شیرین در داستان‌ها حضور دارند و نقش‌های مادر فداکار و مهربان، مادر و همسری خردمند و باجسارت، دل‌داده، مهرورز و وفادار، پهلوان و پادشاه را به‌خوبی ایفا می‌کنند و حتی بعضی بخش‌های مهم و دل‌انگیز روایی نیز نتیجه کردارهای این زنان است. بر این اساس نظریاتی از قبیل اینکه زنان در شاهنامه مقام مهمی ندارند یا در پایین‌ترین مرتبه ممکن تصویر شده‌اند اصلاً پذیرفتنی نیست و مغایر با فداکاری و وفاداری و عشق‌ورزی و دل‌آوری و چاره‌اندیشی و جان‌بازی زنان در حماسه ملی ایران است.

بیت‌هایی که در نقد و نکوهش بانوان در شاهنامه آمده است یا به نام فردوسی نقل و نقد می‌شود، چند دسته است. بعضی از آن‌ها از زبان شخصیت‌های داستانی و به مناسبت موقعیت و شرایط پیش‌آمده در روایت



آبرویزی ترکیه

در جنگ اوکراین



وطن‌دوستان

دو هفته‌نامه فرهنگی وطن یولی

سال چهارم، شماره ۸۴ صفحه

چهار
اجتماع
Community

اکبر میرزاحسینی کارشناس اقتصادی و سیاسی در تبریز در شبکه اجتماعی توئیتر نوشت: «در میانه جنگ روسیه در اوکراین، آنکه زودتر از همه آبرویش رفت، هواپیماهای های بی سرنشین بایراقدار بود که ترکیه به اوکراین فروخته بود و همه در همان ساعات اول مثل برگ پاییز به زمین ریختند، باکو بهتر است که به جای این اسباب بازی خروسک بخرد.»

خبرگزاری‌های نیز در این زمینه نوشته‌اند:
ضربه سنگین حیثیتی به اردوغان در جنگ اوکراین باعث رو شدن دست وی و علنی شدن بلوف های گذشته درباره قدرت نظام آن شده است.

اعلام رسمی اینکه از ۶۳ فروند پهپاد بیرق‌دار ارتش اوکراین، ۵۳ فروند آن تا امروز به وسیله ارتش روسیه سرنگون شده است، ضربه سنگینی به رجب طیب اردوغان وارد کرد که درباره توان عملیاتی این پرنده ها اغراق های عجیبی می کرد. این آمار مشخص کرد

«زبان‌های در معرض خطر»ایران از نگاه یونسکو در گفت‌وگو با فریار اخلاقی؛

زبان‌های ترکی آذربایجانی و کردی و لری زبان‌های امن هستند

می‌گیرد که فقط پدربزرگ‌هاو مادربزرگ‌ها به آن صحبت کنند، پدرومادرها زبان را بفهمند اما نتوانند به آن صحبت کنند و کودکان از آن اصلا استفاده نکنند. یعنی پدربزرگ زبان را می‌داند. پدر می‌فهمد اما نمی‌تواند صحبت کند و نسل بعدی اصلا به کار نمی‌برد. در این صورت با فوت پدربزرگ آن زبان از بین می‌رود. درجه بعدی «به طور بحرانی درخطر» نامیده شده است. در این درجه هم سخنگویان زبان مورد نظر فقط پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها هستند و حتی ممکن است که پدرومادر هم این زبان را متوجه نشوند. درجهٔ آخر هم زبان «منسوخ» است که سخنگویان آن باقی نمانده‌اند و دیگر به کار نمی‌رود. یعنی ما یک طیف داریم از ایمن بودن تا منسوخ شدن. اینکه هر زبانی در کدام یک از درجات این طیف قرار دارد باید بررسی شود و اینکه ما باید به کدام زبان بپردازیم، طبیعتا اولویت ما زبان‌هایی هستند که در قسمت انتهایی طیف قرار دارند و نزدیک به انقراض هستند. برای مثال زبان مندایی در خوزستان، زبان کُژی در استان فارس و یا زبان کمزاری در هرمزگان به طور بحرانی در خطر هستند.

سازمان میراث فرهنگی به‌ویژه پژوهشکده زبان‌شناسی برای حفظ این میراث چه کارهایی انجام داده است؟

با توجه به نقش حاکمیتی که سازمان میراث فرهنگی برای توجیه و بررسی تنوع زبانی ایران دارد، ما در پژوهشگاه میراث بررسی‌هایی برای مستندسازی زبان‌های در خطر انجام داده‌ایم. طرحی به نام « اطلس زبانی ایران» در پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری در دست انجام است. در این طرح ما تا سبط آبادی‌های بالای ۱۰ خانوار کشور نمونه‌های زبانی را گردآوری می‌کنیم و از آن‌ها مصاحبه‌ها و فایل‌های صوتی گرفت‌ه‌ایم. این طرح ششانه‌ای است از اهمیتی که پژوهشگاه میراث فرهنگی برای تنوع زبانی کشور قائل است. در این طرح همه خانواده‌های زبانی که در ایران تکلم می‌شوند را بررسی می‌کنیم، فایل‌های صوتی مصاحبه‌های زبانی انجام شده برای آبادی‌های کشور در سامانه‌ای که برای اطلس زبانی ایران طراحی شده است بارگذاری می‌شوند و براساس آن نقشه‌های زبانی ترسیم می‌شود. برای مثال می‌توانید روی نقشه ببینید که کدام مناطق کشور به کدام زبان محلی صحبت می‌کنند. با مشارکت استان‌ها داریم این طرح را پیش می‌بریم. در حال حاضر حدود ۲۰ هزار نمونهٔ گویشی در گنجینهٔ صوتی این طرح وجود دارد. با گردآوری نمونه‌های زبانی از مناطقی که گزاروری در آن‌ها انجام شده برای تکمیل این گنجینه‌ها برنامه‌ریزی کرده‌ایم. آوانویسی بخشی از این نمونه‌ها در نرم‌افزار طرح اطلس زبانی ایران انجام شده و بخش دیگر در حال برنامه‌ریزی و انجام است. این طرح می‌تواند جغرافیای زبانی کشور را به‌وضوح نشان دهد.

چو راهکارهای برای حفظ زبان‌های مادری و بومی پیشنهاد می‌دهید؟
ما باید یک زبان ملی داشته باشیم اما برای حفظ و مراقبت از زبان‌های بومی کشور در وهلهٔ اول با توجه به آن به دو عاملی مهمی که بحث شد، مهم‌ترین کاری که می‌شود انجام داد این است که در خانواده‌ها ایجاد انگیزه کرد که با فرزندان‌شان با زبان مادری‌شان صحبت کنند چرا که هیچ زبانی برتر از زبان دیگری نیست و نباید اجازه بدهمیم که زبان ملی جای زبان بومی را بگیرد. همه زبان‌ها ارزشمند هستند و هیچ زبانی به زبان دیگر برتری ندارد. راهکار دیگر این است که کودکان را در این زمینه آگاه کنیم. آموزش‌وپرورش و رسانه‌ها می‌توانند به کودکان بیاموزند که همهٔ تنوع‌های زبانی موجود در کشور ارزشمندند و جز میراث ملی ما هستند و نباید مورد تمسخر و تحقیر قرار بگیرند. وقتی دید کودکان نسبت به این موضوع عوض شود در برابر دیگری احساس ضعف نمی‌کنند اگر با زبان بومی‌شان صحبت کنند و تمایلی برای تغییر آن ندارند. همه این موارد در بحث فرهنگ‌سازی خلاصه می‌شود که نگذاریم از گویش‌های زبانی زیبای کشورمان در معرض خطر نابودی قرار بگیرند. نکتهٔ دیگر اینکه دولت و نهادهای مربوط باید برای حفظ زبان‌های کشور برنامه‌ریزی‌کنند. باید متخصصان در این مورد نشست‌هایی داشته باشند و تمهیدات لازم را برای مراقبت از این سرمایه‌های کشور ببینیشند.

که اردوغان لاف زیادی زده است.

اگرچه روسیه تعداد پهپادهای بیرق‌دار ارتش اوکراین را ۶۳ فروند ذکر کرده است، اما برخی منابع تاکید کرده اند که بیش از ۵۴ تا ۶۰ فروند از آنها توسط انگلیس خریداری شده و تحویل ارتش اوکراین شده است.

رژیم اردوغان با پرداخت هزینه مستقیم کلبییی از بیرق‌دار همراه با سرود با زبان اوکراینی ساخت و در شبکه های اجتماعی بخش کرد که باعث دلخوری کشورهای غربی هم شده بود و آنها اردوغان را به سواستفاده از جنگ همراه با اغراق های عجیب از توانایی های نظامی ترکیه متهم می کردند.

شرکت بیرق‌دار مونتاژکننده این پهپاد متعلق به سلوچق بیرق‌دار داماد اردوغان است و به همین دلیل رسانه های ترکیه ای خانواده اردوغان را مافیای ترکیه می دانند که به پهانه های مختلف ثروت های کشور را بین عروس ها و دامادها تقسیم کرده اند.

این اصطلاح‌ها در مواردی اتفاق نظر وجود ندارد.

باید توجه داشته باشیم این تعدادی که می‌گوییم بسته به اینکه زبان و گویش را با چه تعریفی استفاده می‌کنیم و چه چیزی را مد نظر داریم، متفاوت است. مهم‌ترین کارکرد زبان، برقراری ارتباط بین سخنگویان آن زبان است. وقتی که یک زبان این کارایی را از دست می‌دهد و مردم از آن زبان برای برقراری ارتباط استفاده نمی‌کنند، به اصطلاح می‌گوییم این زبان مرده است. یعنی دیگر کارایی ایجاد ارتباط ندارد. در قیاس با زبان مرده ما زبان زنده داریم. زبان‌های زنده زبان‌هایی هستند که همچنان سخنگو دارند و برای برقراری ارتباط مورد استفاده قرار می‌گیرند. حالا در میان این زبان‌های مرده و زنده می‌توانیم از زبان‌های در خطر صحبت کنیم. زبان‌هایی که هنوز زنده هستند و سخنگو دارند اما به دلایلی در خطر انقراض و از دست دادن کارایی برای برقراری ارتباط هستند. تنوع زبانی در جهان خیلی زیاد است و مارم دقیقی در این زمینه وجود ندارد. چرا که در تعریف ما گویش بین زبان‌شناسان اتفاق نظر وجود ندارد. یعنی واحد اندازه‌گیری و شمارش ما دقیق نیست. نگاه و تعریف متخصصان از اینکه چه چیزی زبان و چه چیزی گویش است، متفاوت است. بعضی‌ها تنوع‌های درونی یک زبان را هم در شمارش در نظر می‌گیرند. گفته می‌شود که بین پنج هزار تا هفت هزار زبان زنده در جهان وجود دارد. اینکه این زبان‌ها دارند رو به زوال می‌روند، خاص ایران نیست و همه کشورها با این پدیده مواجه هستند و بسیاری از زبان‌های دنیا به مرور کارایی خود را به عنوان ابزار ارتباطی از دست می‌دهند.

عواملی را که باعث از بین رفتن یک گویش یا یک زبان می‌شود، چطور می‌توان تبیین کرد؟

زبان‌شناسان باور دارند که بیش از نیمی از زبان‌هایی که در سراسر جهان رواج دارد، کم‌تر از ۱۰۰ سال آینده از بین می‌روند. علت این است که زبان‌های دنیا از نظر تعداد سخنگو، از نظر اهمیت اقتصادی و اجتماعی و بقیه فاکتورهای که می‌تواند به حفظ یک زبان کمک کند، شرایط یکسانی ندارند. پنجاه درصد جمعیت جهان تنها به حدود بیست زبان سخن می‌گویند. زبان‌های چینی، انگلیسی و اسپانیایی در زمرهٔ این ۲۰ زبان و جزو زبان‌های اکثریت هستند. هر یک از زبان‌های اکثریت به تنهایی بیش از ۵۰۰ میلیون سخنگو دارند و معمولا قدرت اقتصادی و اجتماعی در دست سخنگویان این زبان‌هاست. بنابراین این زبان‌ها از پایگاهی قوی برخوردار هستند. غیر از این ۲۰ زبان، بقیه زبان‌هایی که در جهان هستند، به نوعی زبان اقلیت محسوب می‌شوند. به دلیل اینکه به نسبت زبان‌های اکثریت چه به لحاظ تعداد سخنگو و چه به لحاظ وضعیت اقتصادی در رتبهٔ پایین‌تری قرار دارند. پنجاه درصد بقیهٔ مردم جهان به بقیهٔ زبان‌های متعدد موجود در دنیا تکلم می‌کنند. بنابراین شمار سخنگویان بعضی از این زبان‌ها بسیار کم است و ممکن است تنها چند ده یا چند صد سخنگو داشته باشند. زبان‌هایی که تعداد سخنگویانشان کمتر است و جایگاه اجتماعی بالایی ندارند، در معرض خطر نابودی قرار دارند. این موضوع هم چند عامل دارد. یکی اینکه فشاری که از سوی زبان‌های اکثریت

آسو محمدی:اطلس زبان‌های در معرض خطر یونسکو با انتشار لیستی از زبان های غیرامن؛ ایران تاکید کرد که «همه زبان‌ها به یک اندازه حق زندگی دارند.» از سوی دیگر نیز، طبق اعلام اطلس زبان های جهان مردم در سرتاسر جهان به بیش از ۶۰۰۰ زبان صحبت می‌کنند که نیم بیشتر آنها تا انتهای قرن منقرض خواهند شد.

«زبان درخطر» به زبانی گفته می‌شود که در «معرض نابودی» باشد. براساس اطلاعاتی به دست آمده، تعداد زبان‌های زنده در جغرافیای ایران ۷۶ زبان است. در بین این ۷۶ زبان چیزی حدود نیمی از این زبان‌ها با درجه‌های مختلف در خطر هستند.

اخیرا اطلس زبان‌های در معرض خطر یونسکو گزارش داده است که «۲۴ زبان در ایران» در شرایط بحرانی یا در معرض انقراض قرار دارند. این در حالی است که حدود سه سال گذشته، ۲۰ زبان در ایران در معرض نابودی و انقراض کامل بودند.

زبان ها و گویش های در خطر نابودی به ۶ گروه، دسته بندی می شوند؛ ۱- زبان های امن، ۲- زبان های باثبات ولی در معرض تهدید، ۳- زبان های آسیب پذیر، ۴- زبان های در معرض خطر، ۵- زبان های شدیدا در معرض خطر، ۶- زبان های کاملا در معرض خطر و ۷- زبان های منقرض شده.

در این میان ۲۴ زبان یا گویش در ایران «جز آمار بالا» هستند که زبان «ترکی آذربایجانی» و «کردی» و «لری» نیز جزو همین دسته است. ۳ زبان در وضعیت آسیب‌پذیر قرار دارند: «تالشی» با یک میلیون نفر، «ترکی خلجی» با ۴۲۱ هزار نفر، «ترکی خراسانی» با ۲۰۰ هزار نفر. ۱۴ زبان دیگر در نقاط مختلف ایران از جمله تاتی، آرامی، هورامی، جیدی، وفسی؛ آشتیانی، سمنانی، خوانساری، گُزی، دری، سوی، بشاگردی، لارستانی و سیوندی نیز در معرض خطر هستند و کودکان این زبان‌ها را در خانه به‌عنوان زبان مادری یاد نمی‌گیرند.

دو زبان هم در مرکز ایران در خطر نابودی قرار دارند: «ظنلزی» با ۷ هزار نفر و «یابینی» با ۷ هزار نفر. کهنسالان هنوز به این زبان حرف می‌زنند. پدران و مادران ممکن است آنها را بفهمند؛ اما با کودکان به این زبان‌ها حرف نمی‌زنند.

سه زبان در شرایط بحرانی قرار دارند: «سنایا» با ۶۰ نفر در شمال و دو زبان در جنوب؛ «مانداییک» با ۳۰۰ نفر و «کورووشی» با ۲۰۰ نفر؛ جوان‌ترین صحبت‌کنندگان به این زبان کهنسالان هستند. دو زبانی که در ایران اخیرا به طور کامل منقرض شده‌اند: «لشان دیدان»، آخرین آمار جمعیتی‌شان صفر است و «هولا اولا» هم آخرین آمار جمعیتی شان صفر است.

پیش از ۵۰ درصد زبان‌های شناخته شده در آستانه نابودی است

آمار دقیقی وجود ندارد، اما تالشی در گیلان، تاتی در قزوین، سنایا در تهران، ظنلزی، نائینی و خوانساری و گُزی در اصفهان، هورامی در کردستان، سیوندی و کُژی و فارس، لارستانی در هرمزگان، سوی در سیستان‌وبلوچستان، گویش بهدینیا یا گبری در یزد، وفسی در مرکزی، مندایی در خوزستان، خلجی در مرکزی و آشتیانی در مرکزی از جمله زبان‌ها و گویش‌های ایرانی در معرض نابودی هستند. براساس آمارهای رسمی سازمان یونسکو بیش از ۵۰ درصد از هفت هزار زبان شناخته شده در دنیا در آستانه نابودی هستند. از میان هفت هزار زبان، تنها چند صد زبان در نظام‌های آموزشی و رسمی در دنیا ارائه می‌شوند و کمتر از ۱۰۰ زبان در دنیای دیجیتال به کار گرفته می‌شوند. در ارتباط با وضعیت زبان‌های ایرانی در حال نابودی، ریشه‌ها و راهکارهای جلوگیری از نابودی این زبان‌ها و گویش‌ها با «فریار اخلاقی»، مدیر گروه زبان و گویش رایج پژوهشگاه زبان‌شناسی سازمان میراث فرهنگی و گردشگری گفت‌وگو کردیم.

زبان یا گویش در معرض خطر چگونه تعریف می‌شود و وضعیت زبان‌های در خطر در ایران و جهان چگونه است؟
آماری که در منابع از جمله اطلس زبان‌های درخطر سازمان یونسکو از شمار و نام زبان‌های درخطر ایران ارائه شده متأسفانه دقیق نیست. به عنوان مثال در این اطلس تعداد زبان‌های در خطر ایران، ۲۵ زبان برآورد شده است اما این فهرست از دید متخصصان فهرست قابل قبولی نیست. نکتهٔ دیگر این‌که اصطلاح‌های زبان، گویش و لهجه را زبان‌شناسان با سواس خاصی استفاده می‌کنند و بین آن‌ها بر سر تعاریف



برین گونه سازیم آتین و راه

تُرک آبادهای قشقایی

پدیده جدید شهری

میلابد یزدان پناه

دانشجوی دکتری علوم سیاسی،دانشگاه تهران

مطالعه مربوط به اجتماعات انسانی و به‌ویژه تحرک، و تغییر و تحول آنها همواره یکی از موضوعات مهم در جامعه‌شناسی و دیگر رشته‌های علوم انسانی بوده است و آنچه در اینجا قصد پرداختن و فرهم دهی به آن دارم، به «تُرک آبادها» به‌عنوان یک پدیده غافل مانده از تحقیقات علوم اجتماعی و شهری است. پدیده‌های که متضمن توجه در سیاستگذاری کلان حکمرانی و خرد شهری است. به رغم اینکه در دهه‌های اخیر، مسائل هویتی و قومیتی در گستره جهانی اهمیتی ویژه یافته، اما به نظر میرسد در ایران نیروهای مسئول آنچنان که باید به زمینه‌های شکل‌گیری چنین بحران‌هایی که در آینده نه چندان دور امکان شکل‌گیری و رشد آن وجود دارد غافل هستند تا این که چنین مسائلی به حدنهایی بحران برسد.

من واژه تُرک آباد برحسب زبان ترکی، و نام محلات در مورد بخشی از قشقایی‌های ایران به کار برده‌ام که با گذر از زیست ایلی به ناچار و یا به اختیار در نزدیک و اطرف چند شهر بزرگ همچون شیراز و اصفهان سکونت کرده‌اند. در گذشته در عصر رضاشاه ایلات و عشایر ایران از جمله قشقایی‌ها به‌عنوان یک قشر جمعیتی غیر متمدنی در نظر گرفته شدند که باید با اسکان و تخته قاپوی آنها در بیلاقی و قشلاقی اسکان پیدا می‌کردند. اما این اسکان که از آن به عنوان تخته قاپو یاد می‌شود بدون هرگونه امکانات شهری، و بهداشتی مصائب و چالش‌های فراوانی را برای این مردمان به بار آورد به همین دلیل پس از شهریور ۱۳۲۰ دوباره با ضعف حکومت مرکزی زیست ایلی به شکل یک جنبش ادامه یافت. اما از دههپهای ۳۰ و ۴۰ تا کنون این اسکان به گونه‌ای جدیدتر در اطراف و حاشیه‌های شهرها ادامه دارد و برخی از این محلات به دلیل زبان ترکی این مردمان به تُرک آباد معروف شده‌اند مثل تُرک آباد شیراز، تُرک آباد اصفهان. این تُرک آبادها نتیجه سیاستهایی همچون آموزش عشایری، اصلاحات ارضی، اسکان عشایر، ملی کردن منابع و مراتع تغییر زیست ایلی به زیست کشاورزی بود. با ترویج سیاست‌هایی همچون کشاورزی، تغییری اساسی در زیست این مردمان پدید آمد این در صورتی بود که محیط سرزمینی آنها (قشقایی‌ها) ذاتا بیش از کشاورزی پتانسیل دامداری داشت. اما امروزه در کنار نابودی زیست ایلی، با توجه به استثمار منابع آبی زیست کشاورزی نیز با سرعت زیادی در حال نابودی است خشک شدن رودها و چشمه‌ها و قنات‌های قدیمی گواه بر این ادعاست. قرار گرفتن در تنگا برای ادامه کوچ، بسیاری از عشایر قشقایی روانه شهرها شدند اما بسیاری از آنها بنابر خصوصیات فرهنگی خود ترجیح می‌دادند دورتر از مراکز شهری سکونت داشته باشند. اما شهرها یا صنعتی نشده‌و یا جایی برای افراد بدون تخصص در مشاغل شهری جایگاهی ندارد. با وجود اینکه بخش زیادی از این افراد توانسته‌اند با بخش شهری و مراکز شهری نیز سازگار گردند، چالش‌ها و شکاف‌های اجتماعی بسیاری را سبب شده است.از جمله چالش‌های موجود در این محلات روی آوردن به شغلهای کاذبی همچون قاچاق مواد مخدر و سرقت است. تا یک دهه پیش، شب هنگام قدم زدن در کوچه‌های این محلات می‌توانست برای افراد ناشناس را رعب و ترس همراه باشد، با وجود شهری شدن هنوز بخش دامداری آنها محل سکونت تفکیک نشده است. فضاها و بناهای عمومی فرهنگی همچون کتابخانه، سینما در آن به چشم نمی‌خورد، حتی از کافه‌های شهری که می‌تواند سبب نوعی ارتباط فرهنگی و اجتماعی مؤثر بین ساکنین مناطق شود، اثری نیست. این ویژگیهای اجتماعی و جمعیتی روز به روز سبب نوعی تفکیک و تمایز قائل شدن میان قشرهای جمعیتی به اصطلاح، فارسه‌ای و ترکا‌ها می‌شود. البته باید یاد آور شد که در استان فارس تنها ترکا‌ها نیستند که سبب چنین پدیده‌ای می‌شوند بلکه از اقوام لر نیز همانند قشقایی ترجیح می‌دهد از روستاها به شهرها مهاجرت کنند.

بیشترین ضربات این پدیده شامل حال زنانی است که پس از سکونت برای گذران معیشت خود باید به عنوان کارگران فصلی، بدون حق بیمه، روزانه ده‌ها و گاه‌ها صدها کیلومتر مسافت را برای کار در مزارع کشاورزی طی کنند.فحشی از این زنان نیز با تولیدات صنایع دستی مورد استعمار دلان این فعالین میگیرند. این مناطق، تفاوت‌های بسیاری را زورآبادها دارد، برای مثال تُرک آبادهای مناطق قشقایی نشین، دارای شهرداری، مالکیت شخصی، واز امکانات شهری بهتری بهره‌مند هستند اما در آینده ادامه مهاجرت احتمالی مردمان ایلی به این مناطق بیشتر بحران آفرین خواهد بود.

روی هم رفته، ادامه این روند در کنار اشتغال به فعالیت‌های کاذب و بزهکاری، در صورت عدم توجه و مطالعه دقیق بر روی این پدیده، شهرهایی همچون شیراز در آینده باید شاهد انهدام هویت شهری، شورشهای جدید هویتی و قومی و مسائل امنیتی باشد. به همین دلیل پیش از آنکه این مسائل به مرحله حاد و بحرانی خود برسند با در نظر گرفتن بودجه خاص، استمداد از متخصصین علوم اجتماعی، اقتصادی و امنیتی و افراد خبره در حوزه مطالعات عشایری، این پدیده جدید شهری و تهدیدات آن را مرتفع‌ساخت.



گزارش جنایت ترکان تاتار در تبریز؛

تاریخ واقعه تبریز



بدان شکنجه می‌دادند و خمر می‌خوردند و زنا می‌کردند. نجم‌الدین سمار و قاضی قطب‌الدین عبیدی و صاحب اعظم امیر اتابک دزماری و خواجه غیاث الدین کافی همدانی و خواجه نورالدین مسکی را بکشتند و امیر سید رضی آذربایجانی را به آتش شکنجه کردند و ضیاء‌الدین بزازی را حتمالی سیوی شراب دادند. مؤلف، خود، این واقعه را دیده و به نام امیر شجاع الدین عادل بهادر این رساله را ساخته است. تاریخ آن از اوایل ذی القعدة سنه سبع و ثمانین و سبعمائه (۷۸۷) تا ۲۷ همین ماه بوده است. در آن آمده که فوجی از ترکان از آب کز گذشتند و دست به تاراج گشادند آن هم به نام سلطان تختمش.

امیرولی مازندرانی هم در این هنگام خروجی کرده بود. ابیاتی دربارهٔ همین امیرولی و فرهاد آغا در تذکره‌الشعرای سمرقندی در همانجا آمده است:

ماه ذی قعدة کز قضایی نیست

هیچکس را از او به حیله گریز

از مَلاعین عساکر ددقق

جمله بی رحم و مفسد و خون ریز

نهب تبریز و قتل و غارت او

بود تاریخ نازنین تبریز

(این سه بیت را از آقای سلطان القرایی استفاده کردم)

آغاز: بسمله. و به نستعین. الحمدالله العزیز الغفار و الصلوه علی رسوله سیدالاکخیار و سندالابرار صلوه دائمه بدوام اللیل و النهار. اما بعد چون واقعه کبری و مصیبت عظمی قیله الاسلام تبریز واقع شد و این قصّه پر غصه در جهان شایع گشت هریک از ارباب فضایل که در ابداع غرایب نثر ید بیضای موسوی داشتند و در اختراع بدایع نظم، دم از احیای عیسوی می‌زدند حسب المقدور و المیسور بر سبیل نفته المصدور کتب و رسایل ساختند و مثنویات و قصاید پرداختند... جمعی از دوستان... که حسن اعتقاد می‌نمودند و این فقیر حقیر را به تهمت صنعت انشاء و تلیفیح منسوب می‌گردانیدند التماس می‌کردند که رساله‌ای مشتمل بر تاریخ این واقعه تألیف رود.

انجام: بمان در عزّ و اقبال و مراد و دولت و حشمت به کام دل ز عمر و مال و جاه و مملکت برخوردار. تکت الرساله فی رجب المرجب سنه تسع و سبعین و ثمانمائه و الحمدلله رب العالمین... علی ید غیب الله بن معروف غفرالله ذنوبهما... و المسلمین. نهب تبریز و اسر و قتل درو – بود تاریخ نازنین تبریز (۷۸۷).

ش ۵۴۹ تاریخ کتابخانه عارف حکمت در شهر مدینه، نستعلیق ۱ رجب ۸۷۹، عنوان شنگرف، ۲۵ برگ ۱۳ سطر با تملک اسماعیل در ۱۱۰۱، ربعی. ۱۴۴۰–۵۰۴

ش ۵۱۴ تاریخ عارف حکمت، نسخ حاج یوسف درویش تبریزی در پایان شوال ۱۲۶۷، با سرلوح و جدول زرین و لاجورد، عنوان شنگرف، ۱۲ برگ، رحلی.

[این دو نسخه را در شهر مدینه در همان کتابخانه دیده ام و جای دیگر از آن سراغ نگرفته ام. نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران دفتر پنجم «فهرست مکتبه شیخ الاسلام عارف حکمه در مدینه»

ص ۵۰۴–۴۴۰]

۱ – نشریه دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تبریز (۱۳۴۶)
دورهٔ ۸۳: ۳۶۲–۳۶۲ و همچنین: پیشنماز زاده، قدرت الله، بیست و پنج جستار از محمدتقی دانش پژوه، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، ۱۳۰۰، رویه های ۴۲۸–۴۲۷.

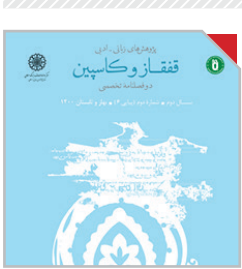
۲ – عجایب الدنیا از ابن محدث تبریزی (نیمه اول قرن هفتم) با تصحیح و تحقیق علی نویدی ملاطی و ترجمهٔ مقدمه و تعلیقات چاپ مسکو از محسن شجاعی، انتشارات دکتر محمود افشار، چاپ اول، بهار ۱۳۹۷، رویه های ۱۷ و ۱۸.

مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی با همکاری دانشکده شرق‌شناسی دانشگاه روسی–ارمنی (اسلاونی) کشور ارمنستان، ششمین شماره دوفصلنامه تخصصی پژوهش‌های زبانی-ادبی قفقاز و کاسپین را منتشر کرد. نشریه پژوهش‌های زبانی –ادبی قفقاز و کاسپین به چاپ مقالات مرتبط با زبان‌ها و گویش‌های کرانه کاسپین و منطقه قفقاز،و با پژوهش‌های ادبی این گستره که صیغه‌زبان شناختی داشته‌باشند،اختصاص یافته‌است.هدف‌از تأسیس این دوفصلنامه که به سه زبان فارسی، روسی و انگلیسی منتشر می‌شود آشنایی پژوهشگران و محافل دانشگاهی

ایرانی با تحقیقات انجام شده در کشورهای پسا شوروی و بالعکس است. این مجله به مطالعه پیوندهای زبانی و ادبی کشورهای قفقاز و مناطق جنوب و جنوب غربی دریای کاسپین اختصاص یافته‌است.البته گستره پژوهشی آن، محدود به حوضه آبریز دریای کاسپین نخواهد بود؛چه،بر پایه‌فولتین زبان‌شناسی زبان‌های ایرانی، حوزه‌مطالعاتی دریای کاسپین، گستره‌وسیعیی از آذربایجان، طولاش، گیلان و گرگان تا سمنان را دربرمی‌گیرد؛به همین سبب، کل این خطه و تمامی جمهوری‌های قفقاز شمالی و جنوبی و مناطقی شمال غرب ایران، در محدوده مطالعات این فصلنامه قرار می‌گیرد. بنابراین همه مقالاتی که با رویکرد زبان‌شناختی نوشته شده باشند –اعم از مطالعات زبان و گویش، پژوهش‌های لغوی، فولکلور، جاینام‌شناسی و غیره–برای چاپ در این مجله مناسب خواهد بود.

شماره ششم

پژوهش‌های قفقاز و کاسپین



روایت محمدعلی جمال‌زاده و یحیی دولت‌آبادی از نسل‌کشی ارامنه؛

شکایت ایرانی از بی‌رحمی عثمانی



ایرج افشار -محمدعلی جمال‌زاده -محمدابراهیم باستانی پاریزی

سید محمدعلی جمال‌زاده نویسنده و مترجم معاصر ایرانی بود. او را پیشتاز قصّه‌نویسی معاصر، پدر داستان کوتاه در زبان فارسی و آغازگر سبک واقع‌گرایی در ادبیات فارسی می‌دانند. او نخستین مجموعه داستان‌های کوتاه ایرانی را با عنوان یکی بود و یکی نبود در سال ۱۳۰۰ در برلین منتشر ساخت. دارالمجانین، سروته به کرباس و کباب غاز و قصه‌های کوتاه برای بچه‌های ریش‌دار از سایر آثار این نویسنده ایرانی است. جمال‌زاده در سال ۱۹۶۵ نامزد جایزه نوبل ادبیات شد و در سال ۱۹۶۹ نیز در یک قدمی جایزه بود.

نسل‌کشی ارمنی‌ها در دوران جنگ جهانی اول (۱۹۱۵ تا ۱۹۱۷ میلادی) توسط دولتمردان عثمانی و رهبران قیام ترکان جوان جمعیت ارمنی ساکن سرزمین‌های تحت کنترل امپراتوری عثمانی را در قالب کشتارهای دسته‌جمعی و نیز تبعیدهای اجباری در شرایطی که موجبات مرگ تبعیدشدگان را فراهم آورد، انجام می‌پذیرفت. امروزه تعداد کل قربانیان نسل‌کشی ارمنیان بین یک تا یک و نیم میلیون نفر برآورد شده‌است. در طی این دوران، تصویری برای تعدادی از سردمداران تُرک ایجاد شده بود مبنی بر اینکه ایجاد کشوری جدید و نوین (ترکیه) برای تُرک‌ها در گرو ایجاد کشوری با یک نژاد واحد (یعنی تُرک‌ها) است و این کار با پاکسازی نژادی منطقه آناتولی از اقلیت‌های دینی و نژادی (کردها، یونانیان، آشوریان و ارامنه) صورت می‌پذیرد. از این رو، دیگر گروه‌های قومی منطقه، از جمله آشوریان، یونانیان و کردها نیز به طریقی مشابه مورد حملهٔ تُرکان عثمانی قرار گرفتند. علاوه بر دستگیری و اعدام ارمنی‌ها، جمعیت بسیار زیادی از مردان، زنان و کودکان ارمنی از خانه و کاشانه خود تبعید، بدون هیچ دسترسی به آب و غذا به قصد مرگ وادار به راهپیمایی در مسیرهای طولانی و بی‌آبانی شدند.

این نسل‌کشی با فرار ارامنه به سرزمین‌های همجوار از جمله ایران و روسیه و تشکیل گروه‌های مسلح برای مقابله و دفاع از خود مواجه شد و البته این گروه‌های مسلح نیز در مواجهه با مسلمانان به جنایت و کشتار دست زدند و برخی از این جنایت‌ها در خاک ایران و قفقاز تخم کینه‌ای تاریخی را به وجود آورد که در منطقه قریابغ تاکنون نیز ادامه داشته است. قفقاز و آذربایجان تحت سلطه فرهنگ ایرانی تا پیش از این وقایع محل امن ادیان و اقوام گوناگون بوده که با صلح و صمیمت کنار هم زندگی می‌کردند اما سلطه ترکان عثمانی و روس‌ها موجبات این دشمنی تاریخی شد.

دولت ترکیه در استمرار سیاست‌های نژادپرستانه خود ابعاد جنایت‌های صورت گرفته در این نسل‌کشی را انکار می‌کند و حاضر به پذیرش و عذرخواهی تاریخی در این باره نیست و علی‌رغم اینکه این نسل‌کشی توسط مجامع جهانی و کشورهای مختلف به رسمیت شناخته شده و اسناد تاریخی انکار آن را ناممکن می‌کند. از قضا دو نویسنده و شخصیت شناخته شده ایرانی دو روایت مستند و براساس مشاهدات خود را برایمان به یادگار گذاشته‌اند.

محمدعلی جمال‌زاده این نویسنده بزرگ ایرانی درباره مشاهدات خود از نسل‌کشی ارامنه می‌نویسد: «با گاری و ارابه از بغداد و حلب یجانب استامبول بره افتادیم. از همان منزل اول با گروه‌های زیاد از ارمنی‌ها مواجه شدیم که به صورت عجیبی که باور کردنی نیست و ژاندارم‌های مسلح و سوار تُرک آن‌ها را پیاده یجانب مرگ و هلاک می‌رانندند. ابتدا موجب نهایت تعجب ما گردید ولی کم‌کم عادت کردیم که حتی دیگر نگاه هم نمی‌کردیم و الحق که نگاه کردن هم نداشت. صدها زنان و مردان ارمنی را با کودکانشان بحال زاری بضرب شلاق و اسلحه پیاده و ناتوان بجلو می‌رانندند. در میان مردها جوان دیده نمی‌شد چون تمام جوانان را یا به میدان جنگ فرستاده یا محض احتیاط (ملحق) شدن به قشون روسی) بقتل رسانده بودند. دختران ارمنی موهای خود را از ته تراشیده بودند و کاملاً کچل بودند و علت آن بود که مبادا

مردان تُرک و عرب یجان آن‌ها بیفتند. دو سه تن ژاندارم بر اسب سوار این گروه‌ها را درست مانند گله گوسفند بضرب شلاق بجلو می‌راند. اگر کسی از آن اسیران از فرط خستگی و ناتوانی یا برای قضای حاجب بعقب می‌ماند. برای ابد بعقب مانده بود و ناله و زاری کسانش بی‌ثمر بود و از اینرو فاصله به فاصله کسانن از زن و مرد ارمنی را می‌دیدیم که در کنار جاده افتاده‌اند و مردهاند یا در حال جان دادن و نزع بودند. بعدها شنیده شد که بعضی از ساکنان جوان آن صفحات در طریق اطفاه آتش شهبوات حرمت دخترتانی از ارمنی‌ها را که در حال نزع بوده یا مرده بودند نگاه نداشته بودند. خود ما که خط شیرمان در طول ساحل غربی فرات بود و روزی نمی‌گذشت که نعش‌هایی را در رودخانه نمی‌دیدیم که آب آن‌ها را با خود نمی‌برد. شبی از شب‌ها در جایی منزل کردیم که نسبتاً آباد بود و توانستیم از ساکنان آن بره‌ای بخریم و سر ببریم و کباب کنیم دل و روده بره را

همان نزدیکی خالی کرده بودیم. مایع سبز رنگی بود بشکل آش مایعی ناگهان دیدیم که جمعی از ارمنی‌ها که ژاندارم‌ها آن‌ها را در جوار ما منزل داده بودند با حرص و ولع هرچه تمامتر بروی آن مایع افتاده‌اند و مشغول خوردن آن هستند منظره‌ای بود که هرگز فراموشم نشده‌است. باز روزی دیگر در جایی اتراق کردیم که قافله بزرگی از همین ارامنه در تحت مراقبت سوارهای پلیس عثمانی در آنجا اقامت داشتند. یک زن ارمنی با صورت و قیافه مردگان بمن نزدیک شد و به زبان فرانسه گفت: «ترا بخدا این دو نگین الماس را از من بخرو و در عوض قدری خوراکی بما بده که بچه‌هایم از گرسنگی دارند هلاک می‌شوند». باور بفرمائید که الماس‌ها را نگرفتم و قدری خوراک به او دادم خوراک خودمان هم کم‌کم ته کشیده بود و چون هنوز روزها مانده بود که به حلب برسیم دچار دست تنگی شده بودیم. به حلب رسیدیم. در مهمانخانه بزرگی منزل کردیم که «مهمانخانه پرنس» نام داشت و صاحبش یک نفر ارمنی بود. هراسان نزد ما آمد که جمال پاشا وارد حلب شده و در همین مهمانخانه منزل دارد و می‌ترسم مرا بگیرند و بقتل برسانند و مهمانخانه را ضبط نمایند. بالتماس و تضرع درخواست می‌نمود که ما به نزد جمال پاشا که به قساوت معروف شده بود رفته وساطت کنیم. می‌گفت شما اشخاص محترمی هستید و ممکن است وساطت شما بی‌اثر نماند؛ ولی بی‌اثر ماند و چند ساعت پس از آن معلوم شد که آن مرد ارمنی را گرفته و به بیروت و آن حوالی فرستاده‌اند و معروف بود که در آنجا قتلگاہ بزرگی تشکیل یافته‌است. خلاصه آنکه روزهای عجیبی را گذراندیم. حکم یک کاپوس بسیار هولناکی را برای من پیدا کرده‌است که گاهی بمناسبتی بر وجودم تسلط پیدا می‌کند و ناراحتم می‌سازد و آزارم می‌دهد.»

دولت‌آبادی نیز درباره مشاهدات خود از نسل‌کشی ارامنه می‌نویسد: «ارمنیان را که [حکومت عثمانی] به آنان بدگمان بود، گرفتار و طرد و

منع نمود و در مواقع مهمی مخصوصاً در «آناتولی» که جمعیت زیاد داشتند آنها را از زن و مرد و کوچک و بزرگ طرد نموده اموالشان را ضبط کرد. این جمعیت در صحراهای اطراف شط فرات از حلب تا آنات متفرق شدند. بعضی تلف شده و بعضی باحالت بسیار بد در خارج از آبادی‌ها، در خرابه‌ها یا در زیر درختان و در سایه چادرهای مندرس زندگانی می‌نمایند. دختران آنها به بهایی کم داد و ستد می‌شوند، اطفال آنها اغلب به گدایی برای یک لقمه نان به عابرین زحمت می‌دهند. بوده‌اند که اکنون از دارایی خود دور شده‌اند و با بینوایان هم عنانند…

گفتم از شهر آنات تا حلب این جمعیت در صحراها و در نزدیک آبادی‌ها متفرق هستند. بلی هر کجا قافله ما ایست می‌کرد مخصوصاً در نزدیک آبادی‌ها، اطفال کوچک دختر و پسر این قوم اطراف ما جمع می‌شدند برای گرفتن لقمه نان و دیده می‌شد که بعضی از آنها در همان حال هجوم آوردن برای گرفتن نان غش کرده به روی زمین می‌افتادند و بعضی از آنها می‌مردند.

برج خرابه‌ای بر سر تپه‌ای دور از راه بود و دیده شد مرغان سیاهی اطراف دیوار خرابه آن نشسته‌اند. موجب حیرت گشت. نگارنده و کسی که با من در ارابه بود پیاده شده از تپه بالا رفتم؛ به محض پیاده شدن و بالا رفتن ما، مرغان مزبور به میان برج فرورفتند. دیدن این حال بر کنجکاوی ما افزوده، خود را به سر آن برج رساندیم دیدیم چند دختر جوان ارمنی برهنه یا مانند برهنه در این مکان مخفی شده‌اند تا گرفتار دست مامورین بی‌عاطفه عثمانی نشوند. مرغانی که به نظر می‌آمد، سرهای آنها بود که از اطراف برآورده بودند. بیچارگان به فغان درآمندند آنها را تسلی داده، احسانی نموده فرود آمدیم.

ترحمی که از طرف این مسافرن نسبت به اولاد ارامنه متواری شده بروز می‌کرد رفته‌رفته موجب اعتراض مامورین عثمانی شد و بالاخره گفتند اگر دست از همراهی با این مردم برندارید به دولت رأی‌ت داده از شما شکایت خواهیم کرد. نگارنده در جواب یکی از آنها نظر به سابقه‌ای که با بعضی از وزرای عثمانی داشتم، گفتم ما از عملیات بی‌رحمانه شما نسبت به این قوم شکایت خواهیم کرد پیش از آن که شما از احسان ما درباره آنها شکایت نموده باشید.
»



یحیی دولت‌آبادی شاعر، خوشنویس، نویسنده وقایع مشروطیت و پس از مشروطیت، و از مؤسسان نهادهای نوین آموزشی در ایران چون انجمن معارف مدرسه سادات بوده‌است. وی از جمله رجال سیاسی عصر مشروطه و دوران پس از آن تا اوایل حکومت رضا شاه به‌شمار می‌آید و کتاب معروف خاطرات او با نام حیات یحیی از مهم‌ترین زندگی‌نامه‌های خودنوشت نثر فارسی است.

پرهزینه‌ترین پروژه سینمایی عربستان علیه ایران



شش

ادبیات
literature

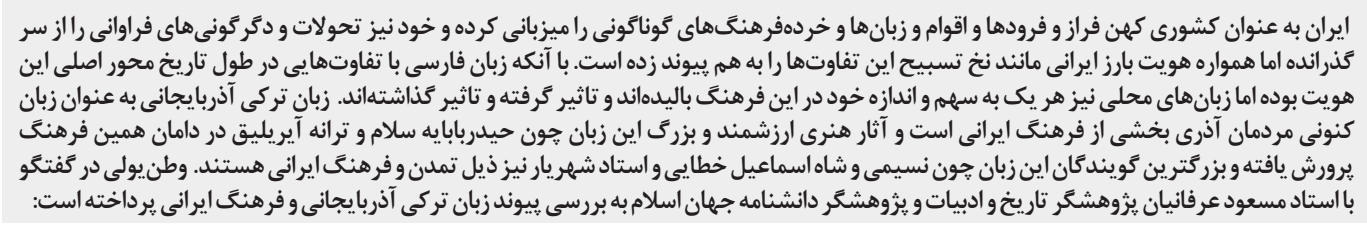
دو هفته‌نامه فرهنگی وطن یولی
سال چهارم | شماره ۴۸ | صفحه

گفت‌وگوی نشریه وطن یولی با مسعود عرفانیان پژوهشگر تاریخ و ادبیات؛

ادبیات ترکی آذربایجانی سرشار از ایران‌گرایی است



ایران به عنوان کشوری کهن فراز و فرودها و اقوام و زبان‌ها و خرده‌فرهنگ‌های گوناگونی را میزبانی کرده و خود نیز تحولات و دگرگونی‌های فراوانی را از سر گذرانده اما همواره هویت بازر ایرانی مانند نخ تسبیح این تفاوت‌ها را به هم پیونده زده است. با آنکه زبان فارسی با تفاوت‌هایی در طول تاریخ محور اصلی این هویت بوده اما زبان‌های محلی نیز هر یک به سهم و اندازه خود در این فرهنگ بالیده‌اند و تاثیر گرفته و تاثیر گذاشته‌اند. زبان ترکی آذربایجانی به عنوان زبان کنونی مردمان آذری بخشی از فرهنگ ایرانی است و آثار هنری ارزشمند و بزرگ این زبان چون حیدرابایه‌ی سلام و ترانه آیریلیق در دامان همین فرهنگ پرورش یافته و بزرگترین گویندگان این زبان چون نسیمی و شاه اسماعیل خطایی و استاد شهریار نیز ذیل تمدن و فرهنگ ایرانی هستند. وطن‌بولی در گفتگو با استاد مسعود عرفانیان پژوهشگر تاریخ و ادبیات و پژوهشگر دانشنامه جهان اسلام به بررسی پیوند زبان ترکی آذربایجانی و فرهنگ ایرانی پرداخته است:



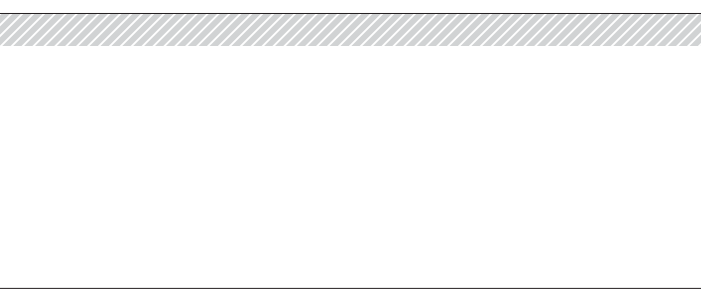
نسبت میان زبان ترکی آذربایجانی و هویت ایرانی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

پیش از پرداختن به موضوع این پرسش ، بیان این نکته را لازم می‌دانم که وحدت و یکپارچگی و انسجام ملی هر کشوری به ویژه ایران در گرو برقراری امنیت و توسعه همه جانبه ی آن در عرصه های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و دیگر عرصه‌ها است. هرگونه بی توجهی ویا کم توجهی به حقوق همه اقوام ایرانی ساکن در سرزمین ایران در چارچوب قانونی که قانون اساسی جمهوری اسلای ایران به تصریح آن را مشخص نموده است، موجب‌تارضایتی و زمینه های بروز مشکلات را فراهم خواهد ساخت. به باور حقیر این ویژه ی تنها یک قوم – با همه ویژگی های تعریف شده – نیست و درباره ی همه ایرانیان ساکن در مرزهای ایران صدق می‌کند و در این زمینه هیچ تفاوتی میان آذربایجانی‌ها، کردستانی‌ها، تهرانی‌ها، خراسانی‌ها و دیگر نواحی میهن‌مان وجود ندارد و اما درباره‌ی نسبت میان زبان ترکی و هویت ایرانی به اعتقاد بنده هیچ تعارض و تضادی میان این دو وجود ندارد که فرضاً تکلم گروهی از هم میهنان غیور و سرافراز ما در آذربایجان به زبان ترکی آذربایجانی، آنان را در تقابل با دیگر ایرانیان قرار بدهد. مردم آذربایجان همانند دیگر مردم ایران، ایرانی تبار هستند و به غیر از عنصر زبان که در مراحل مختلف تاریخی و طی چندین دوره زبان آنان تغییر نموده و از آذری – که گویشی از پهلوی بوده – به ترکی آذربایجانی تبدیل شده، در موارد دیگر، از پیشینه ی مشترک تاریخ، نژاد، فرهنگ و تمدن، دین – چه پیش از اسلام و چه پس از آن –، آداب و رسوم و سنن، اعیاد ملی مانند نوروز، اعیاد مذهبی و ... یکسانی برخوردار هستند و صرف تکلم آنان به زبان ترکی آذربایجانی، هویت ایرانی آنان را نفی نمی‌کند و در این زمینه باید حساب کسانی را که با بهره بردای از وجود پاره ای مشکلات – که تنها خاص منطقه‌ای نیست –استفاده نموده و مسایلی را عنوان می‌نمایند را ؛ از حساب بخش گسترده‌ای از مردم آذربایجان که اتفاقاً تجربه‌ی تاریخی بسیار خوبی در این زمینه‌ها دارند، جدا نمود.

درباره ایران‌گرایی در ادبیات ترکی دوران قاجار به ویژه سالهای مشروطه توضیحاتی بفرمایید.

انسأساً در دوره مورد اشاره در پرسش، ما گرایشی به غیر از ایران‌گرایی در ادبیات ترکی آن دوران نمی‌بینیم، البته منظوم به طور مشخص فقط در ارتباط با موضوع پرسش است و گرنه مضامین و محتوای اشعار شعرای ترکی گو

عربستان سعودی ۱۴۰ میلیون دلار برای ساخت فیلم «جنگجوی کویر» هزینه می‌کند. فیلمی که در رابطه با نبرد ذوقار و جنگ میان قبایل عرب و شاهنشاهی ساسانی است. چرا عربستان برای ساخت فیلمی دربارهٔ این نبرد خاص هزینه بسیار کرده؟ روبرت وایت کارگردان فیلم معروف «ظهور سیاره میمون‌ها» ساخت فیلم جنگجوی صحرا را بر عهده دارد. داستان فیلم در زمانی به وقوع می‌پیوندد که عربستان از قبیله‌های رقیب تشکیل شده بود که مدام در جنگ بودند.امیراتور خسرو پرویز با بازی کینگزلی فردی بسیار بی‌رحم است و جنگی عظیم سر یک شاهزاده راه می‌اندازد. کار فیلمبرداری پروژه از ماه سپتامبر در شهر آینده‌گرایی آغاز شد که در حال حاضر دارد در استان تبوک واقع در شمال غرب عربستان ساخته می‌شود. این فیلم به‌عنوان نخستین بلاکباستر عظیم عربستان و همچنین بزرگ‌ترین پروژه امپی‌سی تا به حال به حساب می‌آید. غسان مسعود بازیگر سوری نیز نقش نعمان بن منزر را برعهده خواهد داشت. عربستان سعودی با ساخت چنین فیلمی آن هم در این برهه تاریخی می‌خواهد زمینه ساز دشمنی و شعله ور شدن کینه ایرانیان و اعراب



و ایرانی – که دغدغه اصلی او جز وحدت ایران چیز دیگری نبود- اشاره می‌کیم. ابتدا ابیاتی از شعر “فردوسی” شهریار را می‌آورم که کاملاً بیانگر احساسات این شاعر بزرگ نسبت

به میهنش ایران است!ا گوشه سواد سهمگین کوهیست/ بر سینه‌ی آن کوه کلان بنشسته/چون سخره سواد هیکلی روین تن-انگونه که سیمرغ نشیند بر قاف/گویی که یکی مجسمه است از مغرغ/میدانی کیست؟ا شاعر ایده ال ما فردوسی ست او پیکره‌ی غرور ملتِ ماست.../اکنون نه به تبریز و نه به ایران تنها/دنیا همه یک دهن به پهنای فلک /ا در گوش تو با دهان پر می‌گویند.فردوسی و شاهنامه جلودان اند(دیوان شهریار،ج۲ص ۱۱۲۱)شهریار بر این باور است که آذربایجان سر ایران است، به همین خاطر در شعری به نام « به پیشگاه آذربایجان عزیزم» چنین می‌سراید:

روز جنبازی است ای بیچاره آذربایجان

سر تو باشی در میان هر جا که آمد پای جان...

تو همایون مهد زرتشتی و فرزندان تو

پور ایران اند و پاک اییمن نژاد آریسان

اختلاف لهجه ملیت نازید بهر کس

ملتی با یک زبان کمتر به یاد آرد زمان...

این قصیدت را که خون جوش ایرانیت است

گوهر افشان خواستم در پای ایران جوان

(دیوان شهریار،ج۱،صص۳۵۵–۳۵۱)

شهریار آنجا هم که دلش از نادانی های پاره ای از هموطنان ناآگاه پردرد است، با گلایه ای دوستانه از آنان باز بر وحدت و یکپارچگی ایران تاکید نموده و به صراحت سخنان تفرقه انگیز را کار دشمنان ایران و ایرانی می‌داند که آگاهانه بذر نفاق در میان مردم ایران زمین می‌پاشند.در شعر « تهران و تهرانی» او به روشنی چنین سروده است:
چو خواهد دشمنی بنیاد قومی را براندازد
نخست آن جمع را از هم پریشان و جدا سازد
چو تنها کرد هر یک را به تنهایی بدو تازد
چنان اندازه‌اش از پا که دیگر سر نیفرزد
نمونه‌ها بسیار زیاد است و چنانچه قرار بر اشاره به همه ی آنها باشد، مطلب به درازا می‌کشد. اما باید این نکته را گوشزد نماییم که به شهادت سروده های بسیار زیادی از شهریار او یک ایرانی تمام عیار و عاشق مظاهر فرهنگ و تمدن ایرانی است.

در اشعار ترکی شهریار نیز می‌توان چنین چیزی قابل مشاهده‌است؟

لازم به تاکید است که موضوع ایران‌گرایی شهریار محدود به شعرهای فارسی او نمی‌شود و شهریار در اشعار ترکی خود نیز از این مسأله غافل نبوده است. به عنوان نمونه به بخش‌هایی از یک شعر او که خطاب به سلیمان رستم، شاعر ساکن جمهوری آذربایجان سروده، اشاره می‌کنیم. شهریار در این شعر اگر چه در بیتی از جدایی میان آن سوی ارس با این سو گله می‌کند:

«گوز باشیم سان‌ای آراز، قویما گوزوم باخسادا گوزسون
نه یامان پرده چکیب سن، ایکی قارداش آراسیندا»
اما هرگز فراموش نمی‌کند که یک ایرانی است و پدرش کورش کبیر و مادرش ایران است. بنابراین در ادامه همین شعر سروده است:

«تأمیز کورش ی باسدیرما دا نوز دخمه سی ایچره

و باز هم نمونه‌ی دیگری از دل نگرانی های این شاعر بزرگ ایرانی نسبت به سیاست های تجاوزکارانه‌ی دولت های استعمارگر که در یکی از اشعار خویش به آن چنین اشاره نموده است:

قائلی دیرناخالریلان «انگلیس» ال قانندی بیزه
باخیسان «روس» دا آراز دان کنچره، ایران آپارا
آرادان بیرده بیزی بؤلسه لر ارباب لاریمیز

قورخوروام قویموبالاز تبریزی،-تهران آپارا



شهریار در کنار همسرش و فرزندان در تبریز.

فراغته و کتابه و گوشه چمنه

احوال و اشعار میرزا معجز شبستری؛

شاعری میهن پرست



میرزا علی معجز شبستری (زاده ۱۲۵۲، درگذشته ۱۳۱۳) شاعر و فعال سیاسی آذربایجانی بود که در انتهای قرن گذشته به سرایش اشعار پارسی و آذری با مضامین بیشتر سیاسی و برمبنای گلایه از وضع موجود، به فعالیت پرداخت. رنگ و بوی ملی‌گرایانه اشعار وی از جمله ویژگی های بارز شعر وی است. از نکات زندگی و احوال شخصی وی می‌توان به داشتن دو برادر بزرگتر از خویش که به رفت و آمد و تجارت در استانبول مشغول بودند اشاره کرد، پس از درگذشت پدرش ۱۳۶۸ هجری خورشیدی وی برای همکاری و زندگی با برادران به استانبول رفت و در آن جا به آموختن و آشنایی با تاریخ و ادبیات جدید پرداخت و تحصیلات مکتب خانه ای دوران کودکی و نوجوانی در شبستر را پی گرفت و در این شهر به فروش کتاب و نوشت افزار پرداخت، وی پس از سیزده سال زندگی در استانبول از آن جا که دوری از ایران وی را می‌آزرد در آستانه سی سالگی به زادگاه خویش شبستر بازگشت، گفته شده وی به عارف ایرانی قرن هشتم شیخ محمد شبستری ارادتی داشت و زمان هایی را در جوار آرامگاه این عارف مشهور می‌گذراند.

وی با درخواست و ممارست های فراوان و علی‌رغم برخی مخالفت‌ها توانست موافقت عماد السلطنه محسنی رئیس وقت اداره فرهنگ آذربایجان را کسب کند و نخستین دبیرستان دخترانه شبستر به سبک مدارس نوین را در این شهر پایه‌گذاری نماید.

او در اشعار آذری خود به لزوم آموزش زنان و توجه به یادگیری آنان اشاره داشته و به طور مثال عنوان می‌دارد:

تکذبن جهلی اولماسا زائل

اوغلی اولماز تمدنه مایل

تکذبان نام همسر وی است و در این شعر اشاره دارد بدون از میان رفتن ناآگاهی در تکذبان فرزندان او مسیر پیشرفت را پی نمی‌گیرند.

نوگرایی، دفاع از حقوق زنان، میهن دوستی مشروطه خواهانه مطابق با عهده روشنفکران مشروطه و نیز مدیحه سرای انتقادی وی را در تعارض با برخی از مخالفان تجدد در شبستر قرار می‌دهد، وی در حسب حالی از خویش بیان می‌دارد:
"بعد از بازگشت به وطن به نوحه خوانی مشغول شدم. ولی نوحه خوانی و بیان حقایق در اشعار نوحه برای واپسگرایان خوش نیامد و بمن اعلان جنگ نمودند. بیست و شش سال با اینها جنگیدم. طوری شده بود که خیرات می‌دادند و عروسی می‌گرفتند و مرادعوت نمی‌کردند. فقط نوشتم و در گوشه و کنار روزگار گذراندم."

وی پس از سی سال تلاش های چندینی در شبستر در دوران قاجار و پهلوی نخست در سن شصت سالگی و به واسطه فاصله گرفتن از فشارهای چندینی برای مدتی به نزد باجنای خویش در شاهرود می رود که پس از یکسال و در سن شصت و یکسالگی در همان شهر دار فانی را وداع می‌گوید.

به غیر از مضامین نوگرایانه،حقوق زنان وتعریض‌های به مفاهیم عرفی و مذهبی و... ملی‌گرای تهییجی از ساه بیت های کار میرزا علی معجز شبستری است.

من جمله در شعر بلندی از وی با مضمون ایرانگرایی و میهن دوستی ایرانیان عنوان می‌دارد:

"...کمز آل ایراملی لار قبضه ی شمشیردن

گر توکوله سوکیمی، یر اوژونه قانلاری

چوخ سو وُر ایراملی لار، جان کیمی ایرانی نی

کچ باخا هرکس اونا، لشکر ایچر قانی نی

راه وطنده فدا فورا ایده ر قانی نی

چونکه کیان نسلی نون، جانلی دور ایمانلاری..."

ترجمه:
"...ایرانیان، دست از قبضه شمشیر نمی‌کشند

اگر خوششان چون آب بر زمین بریزد

ایرانیان، ایران را چون جان دوست دارند

هرکس بدان کچ بنگرد، لشکر خوشن بریزد

ایرانی خوشن را قربانی میهن می‌کند

زیرا که ایمان نسل کیانی زنده است..."

پر واضح هست که افتخار به گذشته باستانی، لزوم جانفشانی در راه میهن در اشعار وی رنگی پر قوت دارد.

معجز شبستری دانشمندی دنیا دیده و نوگرا بود که مزایای تمدن جدید چون حقوق زنان و آموزش مدرن و نیز نوعی خرافه‌ستیزی و بیگانه‌هراسی را در کنار میهن دوستی پرجذبه پی گرفت و می‌توان او را در صف یکی از ادیبان نواندیش عصر مشروطه و دوران نزدیک پس از آن قرار داد.

^[1] شهریار در کنار همسرش و فرزندان در تبریز

^[2] شهریار در کنار همسرش و فرزندان در تبریز

وطن‌دین

دو هفته‌نامه فرهنگی وطن‌دین
سال چهارم | شماره ۱۴۸ | صفحه

— بیا تا جهان را به بد نسپریم



داریوش احمدی

در سده‌های میانه هرگز کسی تصور نمی‌کرد که مغولان چادرنشین و صحراوردی که در فراسوی جهان متمدن می‌زیستند، در زمانی کوتاه از ژاپن تا شرق اروپا را لگدکوب اسبان خود کنند. در این روزگار، به دور از چشمان مردمان جهان متمدن، تحولاتی اجتماعی و سیاسی در بیابان‌های مغولستان در حال وقوع بود که سرانجام به برآمدن چنگیز پسر یسوقی منتهی شد. او دغدغه‌های اقتصادی و آرمان‌های سیاسی و توان رزم‌آوری خود و قبیله‌اش را در هم آمیخت و سرنوشت دیگری را برای قوم مغول و همسایگانش رقم زد. در آن سو، فرمانروایان ترک‌تبار دولت خوارزمشاهی که بخش عمده‌ای از خاک ایران جزو قلمرو آنان بود، درک و شناختی از تحولات مغولستان نداشتند و به‌سادگی و در اوج بی‌کفایتی ایران را تحویل امواج مهاجم مغول دادند.

مغولان طی تهاجم خود به ایران از یکسو با کشتارهایی سراسری، بی‌رحمانه و وحشیانه در پی هراس‌آکنی در میان مردم برآمدند تا روحیه و توان مقاومت آنان را در هم بشکنند و از سوی دیگر به‌واسطهٔ مبلغانشان، خود را مأموران و گماشتگان خداوند برای کيفر و عقوبت نسل خطاکار و گناه‌آلود کنونی جلوه می‌دادند. این گفتمان قدرت به آشکارا در تاریخ جهانگشای جوینی منعکس شده است. به نوشتهٔ عطاملک جوینی (دیوان سالار و تاریخ‌نگار سدهٔ هفتم ق.) چنگیز خطاب به مردم بخارا گفته بود: «ای قوم، بدانید که شما مرتکب گناهان بزرگی شده‌اید و این گناه‌های بزرگ را بزرگان شما انجام داده‌اند. اگر از من بپرسید که دلیل این ادعایم چیست، پاسخ خواهم داد که اگر شما مرتکب چنان گناهان کبیره‌ای نمی‌شدید، خداوند عدایِ چون مرا برایتان نازل نمی‌کرد».

باوجود تلاش‌هایی که امروزه برای تطهیر مغولان از خون‌ریزی و ویرانگری صورت می‌گیرد، داده‌هایی که تصریح به کشتارپیشگی جنون‌آمیز مغولان و پیامدهای فاجعه‌بار آن دارند، معتبر و پرشمارند. به نوشتهٔ ابن اثیر (محدث و تاریخ‌نگار سده‌های ششم و هفتم ق.)؛ «شاید تا انقراض عالم و پایان جهان مردم همانند چنین حادثه و چنین قوم ترس‌خواری را نبینند … این درندگان هیچ‌کس را زنده نگذاشتند، بلکه زنان و مردان و اطفال را کشتند و شکم‌های زنان ایستن را دریدند و جنین‌ها را نابود کردند … مغولان آبله‌ترین و بهترین بخش‌های روی زمین را که از لحاظ عمران و جمعیت بر همه‌جا برتری داشت و مردمش از همهٔ جهانیان نیک‌خوتر و خوش‌رفتار تر بودند، در مدتی نزدیک به یک سال گرفتند و هیچ‌کس را در آن شهرها زنده نگذاشتند». حتا ایلخانان (۶۵۳ تا ۷۳۶ ق.)، به سرکردگی هولاکو، نوهٔ چنگیز، که قرار بود در سرزمین‌های اشغال‌شده با نیروی نظامی، دولتی پایدار تشکیل دهند، ذاتاً جنگ‌سالار و خوگرفته با جنگ نظامی و تاراجگری بودند، چنان‌که غازان، هفتمین ایلخان، در واکنش به جنگ‌طلبی‌های دائمی امیران مغول، به‌گواهی خواجه رشیدالدین همدانی (دیوان‌سالار و تاریخ‌نگار سده‌های هفتم و هشتم ق.)، به آنان گفته بود: «من جانب رعیت تاژیک (ایرانی) نمی‌دارم، اگر مصلحت است تا همه را غارت کنم، بر این کار من قادرتر کسی نیست، به اتفاق بغارتیم». در واقع اگر دیوان‌سالاران کلارآموده و مدبر ایرانی ایلخانان نبودند، این فرمانروایان مغول تن به واقع‌بینی سیاسی نمی‌دادند و به ضرورت و اهمیت کشورداری پس از کشورگشایی بی‌نتیجه بودند؛ هرچند که در عمل، کار چندی تا پیش نبردند. ایلخانان به‌منظور وفق دادن خود با ایدئولوژی پادشاهی ایرانی هرچقدر در احیای امپراتوری ایران کوشا بوده یا حتا در پیشرفت دانش‌هایی چون نجوم، پزشکی، تاریخ و هنرهایی چون تذهیب و نگارگری مؤثر بوده باشند، باز تأثیری که آنان در فروپاشی اقتصاد ایران، نابودی منابع انسانی و زیرساخت‌های شهری و روستایی، پراکندگی نخیکان و به محاق افتادن پیشرفت‌های علمی و فنی داشتند، انکارناپذیر و سهم آنان در عقب‌ماندگی ایران از غافلهٔ رشد و ترقی، کلان و بی‌همتاست. به‌تصریح خواجه رشیدالدین، تا زمان او «ممالک از ده یکی آبادان نباشد و باقی تمامت خراب». مغولان با هراس‌آکنی گسترده و کشتار حداکثری و از میان بردن ساختارهای موجود به‌ویژه در کلان‌شهرهای ایران (با قتل‌عام کامل و مورخ و جغرافی‌نگار سده‌های هفتم و هشتم ق.)، به آنان گفته بود: و عمومی، به‌بردگی گرفتن مردم و به‌اسارت بردن صنعت‌کاران و پیشه‌وران، توانستند در زمانی اندک، به پیروزی‌هایی گسترده و سریع دست پیدا کنند. اما در مقابل و در جانب ایران اشغال‌شده، این تهاجم ویرانگر فرایند توسعهٔ انسانی و اقتصادی و علمی ایران را چند سده‌ای به تأخیر انداخت. حمدالله مستوفی (دیوان‌سالار، مورخ و جغرافی‌نگار سدهٔ هشتم ق.) می‌نویسد: «شک نیست که خرابی‌ای که در ظهور دولت مغول اتفاق افتاد و قتل‌عامی که در آن زمان رفت، اگر تا هزار سال دیگر هیچ حادثه واقع نشدی، هنوز تدارک‌پذیر نبودی و جهان به آن حال اول نرفتی که پیش از آن واقع بود». به‌گواهی خواجه رشیدالدین، مغولان مردمان شهرهای بزرگ را «چنان قتل کردند که به‌ندار کسی بماند، مانند بلخ و شیورغان و طالقان و مرو و سرخس و هرات و ترکستان و ری و همدان و قم و اصفهان و مراغه و اردبیل و بردع و گنجه و بغداد و موصل و

جهاندار بای اوغلو، رئیس حزب ضدایرانی توران جمهوری آذربایجان اعتراف کرد به رغم گستردگی تبلیغات ضدایرانی در جمهوری آذربایجان، هنوز دستکم ۴۰ درصد از مردم جمهوری آذربایجان با جمهوری اسلامی ایران هم دل هستند. این عنصر ضدایرانی فعال در جمهوری آذربایجان در گفتگو با کانال رنکسیا تی وی گفت: «محبوبیت روسیه در میان مردم جمهوری آذربایجان در حد صفر است، فقط سه درصد جامعه از روسیه حمایت می‌کند. البته، در محیط سیاسی جمهوری آذربایجان و در ساختارهای دولتی، روسیه از همه عوامل خارجی قوی تر است.

یعنی روسیه ۹۵ درصد در این ساختارهای جمهوری آذربایجان قدرت دارد. اما در میان توده، حدود ۵ درصد قدرت دارد. اما، ایران اینگونه نیست. در میان توده، ایران اکنون ۴۰ درصد قدرت دارد. هر کس هر چه می‌خواهد بگوید، اهمیتی ندارد. اگر تحقیقات اجتماعی را بررسی کنیم، امروز در میان مردم جمهوری آذربایجان ، ایران بخصوص با استفاده از عوامل دینی و مذهبی ، پایگاه‌های اجتماعی قابل توجهی در یک طبقه در جمهوری آذربایجان دارد.» جهاندار بای اوغلو ادعا کرد که اگر توانمندی روسیه در ساختارهای دولتی در جمهوری آذربایجان و قدرت و نفوذ ایران در ساختار جامعه این کشور در نظر گرفته شود، می‌توان مشاهده کرد که محور روسیه – ایران می‌تواند در جمهوری آذربایجان بسیار مؤثر واقع شود.

۴۰ درصد مردم جمهوری

آذربایجان همدل ایران



ملانصرالدین نام نشریه‌ای بود که به سردبیری جلیل محمدقلی‌زاده به زبان ترکی آذربایجانی و گاهی اوقات به زبان روسی منتشر می‌شد. این نشریه در ابتدا در تقلیس (از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۷) منتشر می‌شد و سپس در تبریز (در ۱۹۲۱) و باکو (از ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۱) انتشارش ادامه یافت. در صفحات ملانصرالدین کلمه‌ی «وطن» تقریباً همیشه به ایران اطلاق می‌شود، نه به‌عنوان یک مکان بلکه به‌عنوان یک حوزه یا یک وضعیت ذهنی — و در عین حال نوعی حس دلتنگی و اشتیاق را با خود به همراه دارد. این احساس دل‌بستگی عمیق به سرزمین ایران در اشعار، مقالات و نگاره‌های لیتوگرافی این مجله نیز نمایان است. با این حال آن را به بهترین وجه می‌توان در بسیاری از مقالات و کارهای مصوّر معطوف به انقلاب مشروطه‌ی ایران مشاهده کرد.

این نشریه که به انتقاد از حکومت‌های استبدادی و نیز خرافات و عادات مردم قفقاز و کشورهای اسلامی می‌پرداخت نقش مهمی در بیداری مردم و جنبش مشروطه ایران داشت. میرزا علی‌اکبر صابر با نام مستعار هوب‌هوب در آن اشعار انتقادی خود را منتشر می‌کرد. کاریکاتورهای آن که به دست عظیم‌عظیم‌زاده و اسکار شمیرلینگ و یوزف روتر آلمانی کشیده می‌شد از شاهکارهای کاریکاتور سیاسی و اجتماعی است. این روزنامه تأثیر زیادی بر نشریه صوراسرافیل داشت. انتشار ملانصرالدین مهم‌ترین کار فرهنگی جلیل محمدقلی‌زاده بود و دشمنان زیادی از مستبدین برای او ساخت. روزنامه ملانصرالدین نوشتارهایی روشنفکرانه و اصلاح‌طلبانه داشت و این امر باعث شد تا برخی به تکفیر و آزار مدیر، کارکنان و حتی فروشندهگان آن دست بزنند. محمدقلی‌زاده ناچار شد برای گریز از تعرض مسلمانان در محله گرجی‌نشین تقلیس اقامت کند.

— **فراغت و کتاب و گوشه چمنه**

میرزا علی‌اکبر صابر شاعر مشروطه

میرزا علی اکبر صابر از شاعران پرآوازه قرن نوزدهم، در قفقاز و در شهر شماخی به دنیا آمد. در مکتب خانه زبان فارسی را آموخت و هم‌زمان اشعاری به ترکی و فارسی می‌سرود. کتاب “هوب هوب” نامه “حای اشعار ترکی اوست. درباره محتوای اشعار صابر می توان خرافه ستیزی، صلح طلبی و حمایت از مشروطه خواهان ایران اشاره کرد.

میرزا علی‌اکبر طاهرزاده صابر شاعر اجتماعی و انقلابی بود. او در ۱۸۶۲ در شهر شماخی آذربایجان زاده شد. در کودکی به مکتب رفت و پس از دایر شدن مدارس جدید در باکو به مدرسه رفت. در ۱۸۸۴ برای زیارت سفری به مشهد و سمرقند و بخارا کرد و مدتی هم به کرلا رفت. مدت‌ها به فارسی و ترکی آذربایجانی غزل و قصیده می‌سرود.

صابر نخستین اشعار خود را به صورت نوحه و مرثیه سرود و پس از آن سروده‌هایی فرهنگی به نظم درآورد و سرانجام در سال ۱۹۰۵/۱۲۸۴ به بعد به جستارهای سیاسی پرداخت. انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و تأثیر آن در قفقاز باعث این دگرگونی شد و صابر با آغاز به کار نشریه ملانصرالدین به جمع نویسندگان آن پیوست. در سال‌های ۱۹۰۶–۱۹۱۱ صابر یکی از کوشاترین همکاران محله طنز ملانصرالدین بود. سروده‌های طنز صابر با نام‌های مستعاری چون “هوب‌هوب”، “آغلار گوله‌ین” (متبسم گریان) و “ابونصر شیبانی” چاپ می‌شد. در جریان جنبش مشروطه در ایران آثار و اشعار او در ایران خوانده می‌شد و بر نویسندگان و روشنفکران ایران اثر زیادی داشت. بیشتر زندگی او در فقر گذشت. در ۱۹۱۰ در باکو در مدارس نفتی درس می‌داد و در ۱۹۱۰/۱۲۹۰ از بیماری سل در باکو درگذشت.

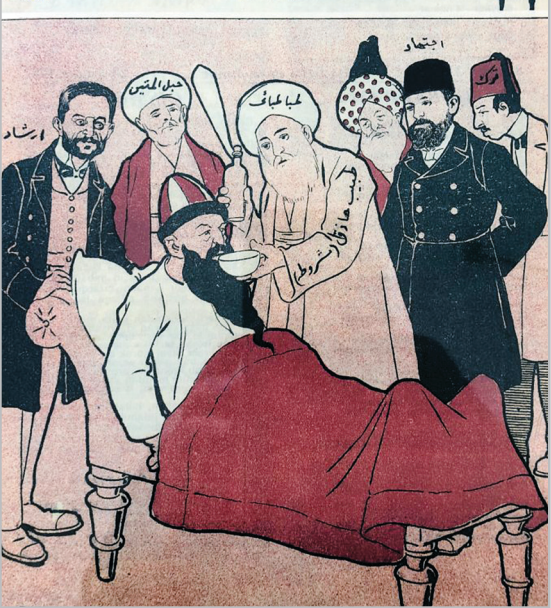
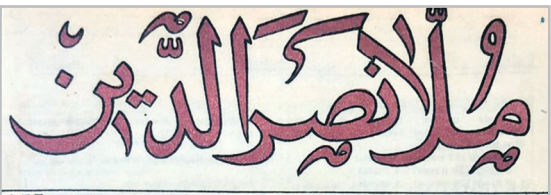
سیک صابر سبک واقع‌گرا و تحول‌خواه است. اشعار وی در دیوان هوب‌هوب‌نامه (هدهدنامه) جمع‌آوری شده‌است. بخش آذربایجانی هوب‌هوب‌نامه توسط احمد شفاتی به فارسی ترجمه شده‌است.

آثار صابر بدین گونه فصل بندی شده است:

- ساتیریک شعرلر (اشعار طنز) ۱۹۱۱ – ۱۹۰۶
- تازیانه لر (جویابه ها) ۱۹۱۱ – ۱۹۱۰
- بجر طویل لر (بحر طویل ها) ۱۹۰۷ – ۱۹۰۶
- مختلف شعرلر (اشعار گوناگون) ۱۹۱۱ – ۱۹۰۲
- نشر ایلرلی بللی اولمایان شعرلر (اشعاری که سال انتشار آنها نامعلوم است)
- اوشاقلار اوچون شعرلر (اشعار کودکان) ۱۹۱۱ – ۱۹۰۲
- نشر ایلرلی بللی اولمایان اوشاق شعرلری (اشعار کودکان که سال چاپ آنها مشخص نیست)
- ترجمه لر (برگردانها) ۱۹۱۰ – ۱۹۰۶
- فارسجا شعرلر (اشعار فارسی)
- مکتوبلار (نامه ها)

به گفته زنده‌یاد دهخدا: «او مبتکر طرز ادا و شیوه بیان مخصوصی شد. وی طفل یک‌شبه‌ای بود که دوره صد ساله را پیمود و از افکار و از نویسندگان عصر خود قرن‌ها پیش افتاد.» بن‌مایه اصلی شعر او، مردم و انتقاد از مناسبات نادرست میان آن‌هاست و صابر دغدغه‌ای جز افشای این کژی‌ها و ناراستی‌ها و مبارزه با مفاسد اجتماعی و مناسبات کهنه و پوسیده ندارد. زبان شعر او، همان زبان مردم بود و به گفته برخی، او نخستین کسی بود که زبان محاوره را وارد زبان ادبی کرد. او در بیداری و آگاهی مردمان شرق، به ویژه آذربایجان، ایران و ترکیه عثمانی نقش به‌سزایی داشت.

نشریه ملانصرالدین و وطنی به نام ایران



— **فراغت و کتاب و گوشه چمنه**

میرزا علی‌اکبر صابر شاعر مشروطه

شماره ۳۳ (سپتامبر ۱۹۰۷) ایستاده طلبطیانی، روحلی ایرانی طرفدار مشروطیت، ملت، رو به موت از زنده می‌کند



صابر شاعری واقع‌گرا و متجدد بود که دگرگونی گسترده‌ای در ادبیات و شعر طنز نه تنها آذربایجان بلکه ایران و برخی دیگر از کشورهای شرق ایجاد کرد. به گفته عباس سخت، «صابر میدان شعر کهن و شعر جدید، فاصله‌ای به وسعت یک سده ایجاد کرد که دیگر بار کسی را برای بازگشتن و پریدن از آن نیست». او بر بسیاری از شعرا و نویسندگان و روزنامه‌نگاران هم‌دوره خود و پس از خود تأثیر گذارده است.

سرانجام میرزا علی‌اکبر صابر، در فقر و تنگ‌دستی و در اوج شکوفایی خویش، در (سال ۱۲۹۰ش) چشم از جهان فروبست و از رنج تن آسود. او در آخرین شعر خود، دمی پیش از مرگ، این رباعی را به زبان فارسی سرود:

راهم بدهید، روبروه آمده‌ام

بر درگه حضرت اله آمده‌ام

بی‌تحفه نیامدم، نه دستم خالی‌ست

با دست پر از همه گناه آمده‌ام.

شعر زیر در ستایش ستارخان یکی از سروده های صابر است:

حال مجذوبیم گُروب ، قاره، دُمه دیواندیر
نعره ی شوریده می طن ائتمه بیر افسانه دیر
شاعرم ، طبعیم دینز،شعر تریم دردانه دیر
بهجتیم، عیشیم،سرویرم، وجدیم احرارانه دیر
انجذاییم جرئت مردانه ی مردانه دیر
آفرینیم همت والای ستارخانه دیر!
تا کی،ملت ملت مجمعین تهراندا ویران ائتدیلر
ترکلر ستارخان ایله عهدوپییمان ائتدیلر
ظلم و استبداده قارشی نفرت اعلان ائتدیلر
ملته،ملته جان تقدی قوربان ائتدیلر
آی یه “ذبح عظیم” اطلاق اول قربانه دیر
آفرینیم همت والای ستارخانه دیر!
حق مددکار اولدی آذربایجان اتراکینه
آل قاجارین پروست ائتدیلر ضحاکینه
اول شهیدانین سلام اولسون روان پاکینه
کیم،توکولموش قانلاری تبریز و تهران خاکینه
اونلارین جنت دگولدور منزلی ، آیا نه دیر؟
آفرینیم همت والای ستارخانه دیر!
ایشته ستارخان،باخیز،بیر نوعی اقدامات ائدیب
بیر وزیر و شاهی یوخ،دؤنیایی یکسر مات ائدیب
عرض اسلامی،وطن ناموسینی یوز قات ائدیب
حرمت حیثیت ملیتین اثبات ائدیب
ایندی دونیائین توجه نقطه سی ایرانه دیر
آفرینیم همت والای ستارخانه دیر!
ایشته ستارخان،باخیز ایرانی احیا ائیلدی
ترک لوک،ایرانیلی لبق تکلیفین ایفا ائیلدی
بیر رشادت،بیر هنر، گوُستردی دعوا ائیلدی
دولتین بیر “عین”ی دونیاده رسوا ائیلدی
قاچماییب پروانه تک اوددان،دُمه پروانه دیر
آفرینیم همت والای ستارخانه دیر!
آفرین،تبریزبان،اندیز عجب عهده وفا
دوست و دوشمن ال چالیب ائیلر سیزه صد مرحبا!
چوخ یاشا، دولتی ستارخان افندیم،چوخ یاشا!
جنت اعلاده پیغمبر سیزه اثر دعا
چون بو خدملتر بوتون اسلامه دیر، انسانه دیر
آفرینیم همت والای ستارخانه دیر!

میرزا علی اکبر صابر



ایرانلیار

میرزا معجر شبستری

خصم اولاً هر کیم بیزه، آلت ایدروخ اونلاری
قورخی ندور بلمروخ و بیز وطن اصلان لاری
عرصه میدانی بیز دشمنه تنگ ایلروخ
حمله صف دشمنه، مثل بلنگ ایلروخ
حکم ایده گر خلقیمیز، شیریله جنگ ایلروخ
خلق آقامیز دور بیزه، بیز اون او غللالاری
قرخماعجم ملتی، مهممه شیردن
ایلبروخ باک بیز، نعره شصت تیردن
چکمز آل ایرالی لاز قیضه شمشیردن

گر تو کوله سو کیمی، پر او زونه قاتلاری
چوخ سو و ز ارنالی لار، جان کیمی ایرانی نی
کچ باخا هر کس اونا، لشکر ایچر قانی نی
راه وطنده فدا فوراً ایده ر قانی نی
چونکه کیان نسلی نون، جانیلی دور ایمانلاری
صفحه نار بیده شالیلی چون آدیمیز
رستم دستان کیمی جنگ ایدر افرادیمیز
دیو سفیدین قولین باغلامیش اجدادیمیز
سظوت تاریخیمیز قورخودار اسنالاری

تابع ابرائیدی بلخ و بخارا و شام
هند و خطا و ختن، یثرب و بیت الحرام
آلتی مین ایل تیز دیب، کره ارضی تمام
بیز عجم اولادونون سام و نریمانلاری
ترجمه:
هر که با ما دشمن شده، به زیر می کشیش
یا ترس نیگانه‌ایم، ما شیران میهن
میدان کارزار را بر دشمنان تنگ می کنیم
چون بلنگ بر صف دشمن می تازیم

اگر ملتمان فرمان دهند، با شیر می جنگیم
ملت آقای ماست و ما پسرانش
ملت عجم از همه هم شیر ترس
ما از نعره شصت تیر هم باکی نداریم
ایرانیان، دست از قیضه شمشیر نمی کشند
اگر خوشان جان آب بر زمین بریزد
ایرانیان، ایران را چون جان دوست دارند
هر کس بدان کج بنگرد، لشکر خوش بریزد
ایرانی خوش را قربانی میهن می کند

زیرا که ایمان نسل زنده است
چون نام ما در بر کهای تاریخ درخشان است
افرادمان چون رستم دستان می رزمند
نیا کاتمان دست دیو سید را بسته‌اند
همینه تاریخ ما همگان را می ترساند
[روزگاری] بلخ و بخارا و شام تابع ایران بودند
هند و ختا و یثرب و بیت الحرام [تیز]
شش هزار سال کره زمین را لرزاند
فرزندان سام و نریمان ما عجمان

چاپ مصمیم
Vatanyoli.mag@gmail.com

به نام بزرگان و آزادگان

درباره‌ی «محمدعلی اسلامی ندوشن» که غریبانه درگذشت؛ «دردانه‌ی ایران» بود

نیماعظمی



ایران، داغدار یکی از دزدانه های فرهنگ و ادب خود شد. سخن از محمدعلی اسلامی ندوشن یعنی سخن از «ایران»؛ اگر شعری به نام و برای او سروده شود، تمام استعاره های آن شعر را باید «ایران» بنامیم. گروه فرهنگ و ادب: ایران جان، داغدار یکی از دزدانه های فرهنگ و ادب خود شد. شعر و نقد و نوشتارش، ترجمه و علم حقوقش، تمام پژوهش و جان فشانی هایش برای سرفرازی و دفاع از نام نامی «ایران» بود. سخن از محمدعلی اسلامی ندوشن یعنی سخن از «ایران»؛ اگر شعری به نام و برای او سروده شود، تمام استعاره های آن شعر را باید «ایران» بنامیم.

عشق به «ایران»، قلم کیمیایی آن یار فرزانه را به جوهر ورجاوند دغدغه ی میهن آغشته کرده بود. عمر گرانمایه و پربار خود را باشوق دانشورانه و نگرانی خالص، وقف خدمت به فرهنگ و ادب ایران کرده بود. زبان فارسی را افزون تر از یک زبان می دانست: «زبان فارسی، وسیله ی یکپارچگی سرزمینی بوده است که تحت نام ایران و یا در قلمرو سرزمینی ایران، قرار داشته؛ سرنوشت ایران را به عنوان یک واحد مستقل فرهنگی، وابسته به سرنوشت خود کرده؛ افت و انحطاط زبان فارسی، تا حدی مبین افت و انحطاط فرهنگی و اجتماعی ایران شناخته می شد» (نامه ی پارسی، سال هفتم، شماره ی چهارم، ۱۳۸۱)

موضوع برای او، «ایران» بود ویس؛

هرگز در ورطه ی سیخف ایدئولوژی های وطن سوز دوران روشنفکری گرفتار نشد و

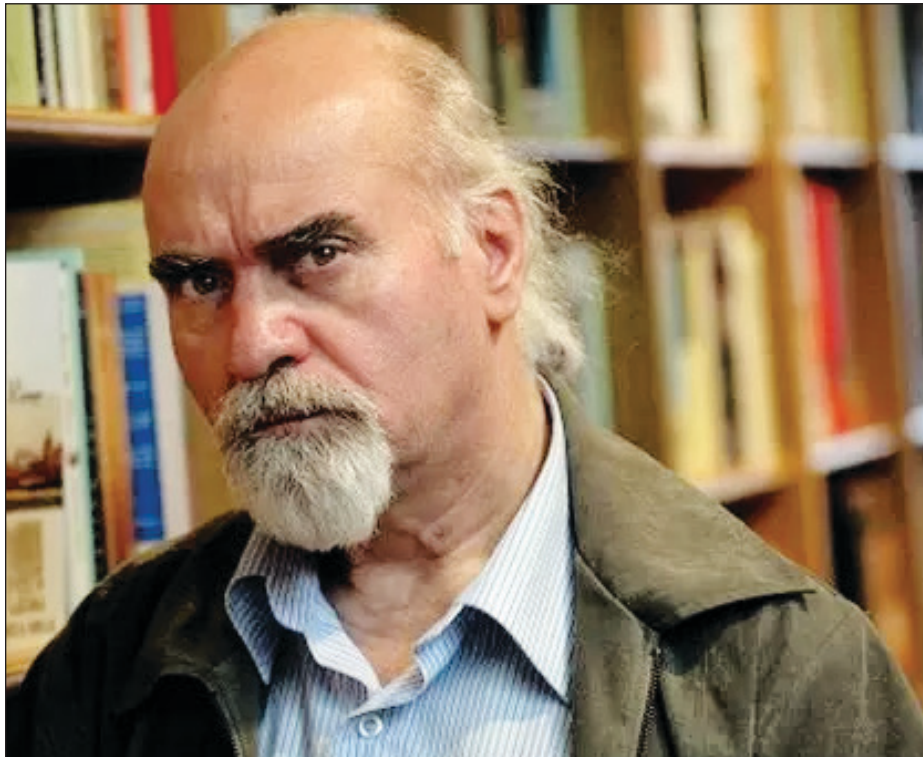
که ایران چو باغمه است خرم بهار



خلیج فارس و فلات ایران از فراز آسمان

به گفتار خوب و خرد کار بند

رضا براهنی، آنچه روشنفکری ایران نباید باشد!



در پی مرگ رضا براهنی شاعر و نویسنده و روشنفکر ایرانی در کانادا یادداشت‌ها و مقالات و حتی ویژه‌نامه‌های بسیاری منتشر شد که نشانگر اهمیت این شاعر ایرانی است؛ فارغ از داوری مثبت یا منفی درباره او. اما رضا براهنی از جهت مباحث ملی یک فعال قوم‌گرا محسوب می‌شود و توجه به این جنبه از شخصیت وی نیز اهمیت دارد. تیرداد بنکدار فعال سیاسی با تیتیر «رضا براهنی، آنچه روشنفکری ایران نباید باشد» درباره رضا براهنی در صفحه اینستاگرام خود نوشت: «مرحوم رضا براهنی آنقدر اهمیت دارد که در هنگامه مرگش به خدایم‌مرزی و یا خدانیام‌مرزی گفتن برایش اکتفا نکرد و درباره‌اش بیشتر نوشت. این اهمیت هم در آنجایی است که رضا براهنی نمونه‌ای آرمانی از همه رذایل نسل روشنفکران پنجاه و هفتی است و باید برای نسل‌های حال و آینده روشنفکری ایران الگویی معکوس و آموزه‌ای برای بنیادها باشد.

در ابتدا باید بگویم که آنچه در اینجا می‌نویسم درباره براهنی شاعر و منتقد ادبی نیست که در این مورد من نه سررشته‌ای دارم و نه دغدغه‌ای. نوشته من درباره براهنی فعال سیاسی است که البته وی این فعالیت سیاسی را به حوزه داستان‌نویسی تماما و حوزه‌هایی چون شعر و نقد هم بعضا تسری داده بود. در نهایت هم همین وجه براهنی است که بیش از سایر وجوه در کارنامه او سنگینی می‌کند.

گفتم که براهنی نمونه‌ای آرمانی از رذایل روشنفکری پنجاه و هفتی است. رذایلی که در مورد براهنی می‌توان آن را به چهار بخش

یعنی او همواره از چپ به عنوان ابزاری جهت پیشبرد اهدافش سواستفاده می‌کرد. براهنی که دانش‌آموخته یک دانشگاه نه چندان معتبر ترکیه بود، ناگهان به کرسی استادی مهم‌ترین دانشگاه ایران رسید. بعد چون جاه‌طلب‌تر از آن بود که به چنین موقعیتی اکتفا کند، بنا استفاده از ابزار چپ‌نمایی خود را منتقد آن دستگاه جا زد و سپس به آمریکا رفت و در آنجا هم به عنوان چهره مخالف رژیم شاه، در برخی محافل دانشگاهی و رسانه‌ای آمریکا صاحب سرفقلی شد. پس از انقلابی که او بعد از فضاسازی‌های پیشین دیگر جز مجیز‌گویی رهبران انقلاب اثری در آن نداشت، زینت‌المحفصل بی‌ربط‌ترین و مشکوک‌ترین جریان چپ ایرانی، یعنی گروه تروتسکیستی موسوم به حزب کارگران سوسیالیست بایک زهرایی شد. پس از آن هم مجدانه کوشید که از ابزار چپ‌نمایی برای تبلیغ تجزیه ایران سواستفاده بکند، که دیگر زمان برای تاثیرگذاری مستقیم او و ابزارش به پایان رسید.

۳. شارلاتانیسم براهنی در بسیاری از موارد بی‌مانند است. از جمله آنکه وی به کرات از تخیلات جنسی آزارخواهانه‌اش برای پیشبرد مقاصد ایران‌ستیزانه و جنگ قدرت با حکومت پهلوی بهره برد. مانند آنکه مدعی شد آموزگارش او را واداشته نوشته ترکی روی تخته سیاه را لیس بزند یا اینکه بازجویان ساواک او را به پنکه سقفی بسته و به او تجاوز کرده‌اند! براهنی در این زمینه چنان بی‌محایا پیش می‌رود که حتی از مصاحبه با نشریه پلی‌بوی هم درباره این جفنگیاتش خودداری نمی‌کند. اما این ماجرا هم با وجود همه ناخوشایندی تنها نمود شارلاتانیسم براهنی نیست. تشکیل شبکه‌های حامی پیرو معطوف به پرورش کیش شخصیت

بود که با رویکردی استراتژیک، اقدام به مظلوم‌نمایی برای قوم‌گرایی معطوف به تجزیه ایران کرد و نخستین روشنفکر مطرحی بود که تجزیه فرهنگی ایران بخشی کانونی از مواضعش بود. مواضع قوم‌پرستانه براهنی حتی با مواضع قوم‌گرایان چپی چون صمد بهرنگی و علیرضا نابدل فاصله داشت. ۲. چپ‌نمایی را بیش از همه به آن دلیل برای براهنی به کار می‌برم که او هیچگاه یک چپ مومن و معتقد نبود. براهنی به جای آنکه چپ زده باشد یک چپ‌نما بود.

پوشالی وی در جامعه روشنفکری کشور، یکی دیگر از نموده‌های شارلاتانیسم براهنی بود که البته خوشبختانه در دو دهه پایانی عمرش، عمدتاً در جریان‌های بی‌اثر مقیم کانادا متمرکز شد.

۴. بی‌مسئولیتی اگرچه خصیصه‌ای فراگیر در میان نسل روشنفکران پنجاه و هفتی بود، اما در مورد براهنی بیش از حد قابل درک و اغماض بود. براهنی هم مانند اغلب همکاران تبهکارش هیچ وقت از نقش هرچند حاشیه‌ای ولی قطعاً مخربی که ... ایفا کرد پوزش‌خواهی نکرد... مهم‌تر از همه هم اینکه براهنی مسئولیت خود را در پرورش هیولای پان‌ترکیسم در ایران که خود نیز به وضوح این اواخر از نتایجش راضی نبود را نپذیرفت و نهایتاً کوشید با سرودن شعر ایرانه خانم، این رد ناخوشایند و زنده خود را پاک کند که به باور من مطلقاً کافی نبود!

جواد رنجبر درخش‌ی‌لر مدرس تبری‌زی شاهنامه نیز در صفحه شبکه اجتماعی خود نوشت: «توهین‌های رضا براهنی را به زنده یاد استاد دکتر پرویز ناتل خانلری شنیدم. واقعا نمی‌دانم این اراذل قلم به دست از جان فرهنگ ایران چه می‌خواهند؟ یک سوی زاید استاد خانلری می‌آرزد به تمام جریان روشنفکری. دیدیم که خانلری وزیر و استاد در پایان عمر در فقر درگذشت و روشنفکر مردمی در کانادا». رنجبر در جای دیگری نوشت: «ای کاش منتقد منصفی پیدا بشود و نقش مخرب رضا براهنی را که متاسفانه همشهری ما هم بود در ادبیات و ذهنیت مردم بررسی کند. مرحوم براهنی از جمله آدم‌هایی بود که دست خالی از دنیا رفت و شاید با انبوهی حرف که ای کاش نمی‌زد!»